

فدا شدن امام حسین علیه السلام برای نجات بشریت از جهل و گمراهی





الحمد لله رب العالمين و الصلوه و السلام على سيد الانبياء و المرسلين محمد (ص) و اهل بيته الطاهرين

در فرازی از زیارت اربعین اینگونه آمده است:

وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ (فرازی از زیارت اربعین)

و امام حسین (ع) جانش را در راه تو بذل کرد، تا بندگان را از جهالت و سرگردانی گمراهی برهاند

یعنی انقدر مساله نجات بشریت از جهل و ضلالت مهم است که شخصیتی مانند امام حسین علیه السلام جان خود را در این راه فدا می نماید. حضرت قمر بنی هاشم هم جان خود را در این راه فدا می کند و می توان گفت همه پیامبران و امامان حاضر بودند جان خود را در این راه فدا کنند. و شهادی تاریخ بشریت هم در حقیقت جان خود را برای این کار دادند.

حالا باید بررسی کنیم که مصادیق این جهل چیست؟ کدام عمل جاهلانه حساب میشود. تا خودمان را از آن نجات دهیم.

در این کتاب به ابعاد مختلف این مساله پرداخته شده است. به عنوان نمونه می توانیم سرفصل های انواع جهل را اینگونه بیاوریم:

انواع جهل:

بت پرستی

پیروی از باطل مانند پیروی از بنی امیه.. بهابیت.. وهابیت و سایر فرق ضاله

پیروی از خوارج و منافقین و همه دشمنان داخلی و خارجی ولایت

پیروی از ناکثین و فتنه 88

پیروی از خرافات

پیروی از رسم و رسوم باطل

موانع سر راه ازدواج از انواع جهل

وسواس

قماربازی از انواع جهل

اتلاف عمر مانند مدیر کل خرها!

پیروی از شبهات و..

امید است مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

کرمانشاه-پاییز 1401

مصادیق جهل و نادانی :

جهل باعث میشود جای دوست با دشمن رو اشتباه کند و دشمن را دوست و دوست را دشمن بگیرد. مثلاً کفار، خداوند مهربان را دشمن و شیطان را دوست خود می گیرند!

یا اینکه: شخص بجای اینکه دنبال پیامبران و امامان برود دنبال فرعون ها و طاغوت ها می رود!
بجای اینکه از نظام اسلامی حمایت کند از امریکا و اروپا و غربی ها و اسرائیل و ال سعود پیروی می کند!

بجای اینکه دنبال راه علما و شهدا و صالحین باشد دنبال هنرپیشه ها و بازیکنان فوتبال و افراد فاسق و فاجر می رود!

بجای اینکه از دستورات نورانی قران و اهل بیت پیروی کند از رسم و رسومات باطل دنباله روی می نماید!

بجای اینکه از عقل و فطرت پاک پیروی کند دنبال شیطان و نفس اماره و شهوات حرکت می نماید!

بجای اینکه از امام حسین علیه السلام که مظهر همه خوبی هاست حمایت کند و او را یاری نماید دنبال یزید که مظهر همه بدی هاست راه می افتد و در لشکر یزید عضو می شود و به سپاه حق حمله می کند و..

بجای اینکه عشق الهی در دلش قرار دهد تا به کمال برسد و سعادت هر دو جهان را بدست آورد دنبال عشق های مجازی می افتد و عشق به جنس مخالف و عشق به پول و عشق به ریاست و... در قلبش جا می گیرد و او را به پرتگاه خسارت در دنیا و آخرت می کشاند!

بخاطر حسادت برادر را می کشد یا به چاه بیاندازد یا با سحربرادر را می کشد... (قابیل و برادران یوسف و..)

امام حسن مجتبی را رها کند و برا یک میلیون پیش معاویه برود.. (عبیدالله بن عباس)

امام خمینی را رها کند دنبال منتظری برود... (طرفداران منتظری)

امام سجاد رها کند پشت سر مروان نماز عید بخواند... (مردم مدینه در زمان امام سجاد)

معجزه دریای نیل را ببیند و بخواهد بت پرست شود... (قوم بنی اسرائیل)

شوهر خود امام حسن مجتبی را بکشد تا زن یزید شود... (جعه دختر اشعث)

برا چند متر زمین سه نفر را بکشد بعد خود کشی کند... (اکثر قتلها در روستاها)

برا حکومت چند روزه دنیا، فاطمه زهرا را شهید کند... (قاتلین حضرت فاطمه)

با وجود اینکه نیاز مند پولهای زیادی صرف سگبازی کند...

محبت خود را از خانواده اش دریغ کرده و صرف سگ بکند!

پول زیادی از راه حرام به دست می آورد و برای وراثت بگذارد انوقت در قبر و قیامت حساب ان پولها را از او می کشند!..

برادر رهبر است ولی با رهبر دشمنی می کند... (سیدهادی خامنه ای)

شاگرد امام صادق است ولی فرقه درست کند... (ابوحنیفه)

ایرانی هست ولی دشمن کشورش، باشد... (منافقین و امثال آنها)

با اینکه می، داند معتادها چقدر بدبختند ولی دنبال اعتیاد می رود...

برای یک سجده نکردن ملعون دنیا شود... (شیطان)

امام رضا را که برادرش باشد رها کند دنبال مامون خلیفه برود... (زیدالنار)

برای مبلغی پول سر امام حسین را ببرد! (شمر ملعون)

برای شهوت جنسی خود یوسف پیامبر را سالها زندان کند! (زلیخا)

عموی خود پیامبر را رها کرده دنبال بت های بی زبان برود! (ابولهب)

خدای مهربان را رها کرده دنبال کفار و مشرکین باشد! (کفار و مشرکین)

قران را آتش بزند و فیلم ان را پخش کند! (ضدانقلاب)

در یک روز 70 پیامبر بکشند بعد به کسب و کار خود مشغول باشند گویا اتفاقی نیافتاده است! (بنی اسرائیل)

دختر پیامبر را به زنی بگیرد بعد انقدر او را کتک بزند که عاقبت دختر پیامبر از دنیا برود! (خلیفه سوم)
بخاطر زنش، با پدر مادرش قطع رابطه می کند...

زنش رو ارایش کرده بیرون میبرد تا همه بدانند زن خوشگلی دارد،

بخاطر شهوت، همسر با فرزندان یا والدین خود را می کشد،،

برای کار خیر حاضر نیست پول بدهد ولی برا گناه فراوان خرج می کند..

با اینکه پول دارد ولی گدایی می کند...

خرج در راه خدا را ضرر می داند..

دوستان خود را به حریم خصوصی راه می دهد بعد روابط نامشروع پیش می آید..

ملکه سابق وقت مردن وصیت می کند ثروتش خرج سگهای پاریس شود.....

شاه ایران است و مردمش در فقر انوقت به کشورهای اروپایی وام بلاعوض می دهد و برای بکشب به زن زناکار جواهرات خیلی گرانقیمت می، بخشد،،،

مست می کند و در حال مستی دستور قتل امیر کبیر را می دهد،،،

شاه این مملکت است ولی همه فرزندان خود را بخاطر سوء ظن کور می کند یا می کشد!

...

دنباله روی از مدعیان دروغگو باعث بدبختی در دنیا و آخرت است...

یکی از انواع جهل و نادانی انست که از مدعیان پیامبری یا مدعیان امامت یا مدعیان ارتباط با امام معصوم که دروغ می گویند و دلیلی بر مدعای خود ندارند پیروی کنیم که متأسفانه هزاران نفر در اثر این پیروی از مسیر درست منحرف شدند و در گمراهی ماندند و با گمراهی از دنیا رفتند که به چند نفر از مدعیان دروغگو اشاره میشود:

سید علی محمدباب!

(مهر ۱۱۹۸ هـ. ش - ۲۷ تیر ۱۲۲۹ هـ. ش ۲۷)

او ادعا کرد که واسطه بین مردم و امام زمان علیه السلام است. عده ای به او پیوستند. بعد ادعا کرد خود حضرت هست! باز عده ای به او پیوستند! بعد گفت که پیامبر است. مجدداً عده ای به او گروستند! در آخر گفت من خود خدا هستم! باز هم عده ای حرفش رو باور کردند!

امیرکبیر دستور داد او را که 31 ساله بود تیرباران کنند و او کشته شد ولی عبدالبهاء شاگرد او، راه او را ادامه داد و بهائیت با حمایت مستکبرین عالم تاکنون قربانیان زیادی را گرفته است و عده ای از مردم جاهل پیرو بهائیت شدند. فرقه ای که فقط یکی از احکام آن جایز بودن ازدواج با محارم است!:

(قال رسول الله (صلی الله علیه وآله

يَا عَلِيُّ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ

ای علی، فقری سخت تر از جهل، و مالی سودمندتر از عقل نیست □◆

اری جهل و نادانی باعث انحراف عقیده می شود و ادم جاهل فریب افراد شیاد و دروغگو را می خورد و دنیا و آخرت خود را از دست می دهد!

محمد بن عبدالوهاب!

1115-1206 ه.ق

او فرقه وهابیت را تاسیس کرد و به بهانه توحید و مبارزه با شرک، هزاران نفر مسلمان موحد قتل عام شدند که می توان داعش و القاعده و طالبان را فرزندان وهابیت نامید و حرم های اهل بیت را تخریب نمودند و به نام اسلام با اسلام به ضدیت پرداختند و سرزمین حجاز را تبدیل به منطقه ای حامی تروریست و حامی کفر جهانی و حامی اسرائیل نمودند بطوری که رئیس جمهور امریکا حکومت ال سعود که از وهابیت سر درآورده را گاو شیرده نامید

حال کسانی که از فرقه وهابیت پیروی نمودند معلوم است که افرادی جاهل هستند والا ادم آگاه از این فرقه مورد حمایت مستکبران عالم پیروی نمی کند!

مسعود رجوی

او فرقه مجاهدین که بعدا به منافقین معروف شدند را رهبری کرد و مدعی بود که مجاهدین راه خدا هستند! سازمان منافقین او تاکنون هزاران نفر را ترور کردند و شهید نمودند که شهدای محراب و شهدای 72 تن و شهدای دولت جزو شهدایی هستن که بدست فرقه رجوی بشهادت رسیدند. و فرقه رجوی از ابتدای انقلاب اسلامی تاکنون مرتب علیه نظام اسلامی توطئه کردند و می کنند و مورد حمایت مستکبران عالم هستند.

افرادی که پیرو سازمان منافقین شدند واقعا افراد جاهل و نادان هستند و ادم آگاه هیچوقت دنبال فرقه منافقین نمی رود!

رجوی چرا دستور ترور شهید بهشتی را صادر کرد؟

ناصر سلیمانی سروش □

شهید مظلوم آیت الله سید محمد بهشتی از جمله افرادی بود که انتقادات شدیدی نسبت به خط □ مشی فکری و ایدئولوژیک سازمان منافقین داشت در کتاب "تاریخ شفاهی زندگانی و مبارزات شهید بهشتی" که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی چاپ و منتشر شده، در این رابطه آمده است: زمانی که مسعود رجوی، سرکرده سازمان مجاهدین خلق، برای صحبت با آیت الله بهشتی آمده بود، شهید بهشتی به او گفت: اختلاف ما با شما اختلاف ایدئولوژیکی است و بسیار عمیق و اصلا قابل مباحثه نیست

محمد پیشگاهی فرد نوشته : شهید بهشتی، در ادامه به رجوی گفت شما از اصول اسلام و انقلاب □ چیزی نمی دانید و بعضی از مبناهای اسلامی را البته بصورت تئوریک با مکتب مارکسیست مخلوط کرده و بر اساس همان اصول بی قاعده ،سازمان مجاهدین و ایدئولوژی آن را بنا نهاده اید که یقینا محبوب و مقبول مردم نخواهید بود وی به رجوی گفته من این اصول شما را که از اسلام تعاریف ضد و نقیض دارید قبول ندارم تشکیلات سازمان مجاهدین در زمان حکومت ستم شاهی مشی مسلحانه را

در پیش گرفتند که همین امر، سازمان را دچار انحراف اختلال و از اهداف اساسی بدور کرد شما باید این معضلات را رفع کنید چون بسیار خطرافرین بنظر میرسد

یکی از نکات بسیار جالب در همان جلسه مزبور که علاوه بر رجوی، چند تن از اعضای منافقین □ نیز حضور داشتند آیت الله شهید بهشتی از اختلافات مبنایی سازمان با اسلام و دین محمدی صحبت کرده و تا آنجایی که توانست مسائل لازم و انحرافات سازمان را آشکار و خیلی واضح توضیح داد و تاکید نمود من کتب، مقالات و آثار مارکس را سالها پیش و زمانی که در آلمان بودم مطالعه نموده ام و گرایشات مارکس و نقطه نظرات او را در مورد خلقت و سرانجام رجعت انسان و فلسفه ربوبیت خوانده ام و پیشنهادم به شما جوانان این است آثار مشهور او چون "کاپیتال" را که خودشان به زبان آلمانی نوشته اند را ریز مطالعه کنید بنظرم برداشت شما از اطلاعات و ایدئولوگ های مارکس بیشتر از روی ترجمه انگلیسی این آثار بوده که همه آنها در غرب توسط تئوریسین های زبده تهیه و چاپ شده و بیشتر خواننده ها را به لحاظ ایدئولوژیکی دچار مشکل می کند لذا پیشنهاد میدهم در ایدئولوژی مبنایی سازمان حتما تجدید نظر کنید

تقی شهرام از اعضای رده بالای سازمان تروریستی منافقین می گوید بعد از این جلسه برادرم □ رجوی مسئول اول سازمان، من را به جلسه ای که در منزل یکی از اعضا تشکیل شده بود دعوت کرد در آن جلسه سری که برادرم مهدی هم حضور داشتند (مهدی ابریشمچی) از نفوذ و دسترسی نیروهای من در حزب جمهوری اسلامی و چند محل دیگر سؤال کردند من نیز طبق وظایف سازمانی ام بصورت ریز اطلاعات خودم و دسترسی نیروهای نفوذی سازمان در مراکزی چون مقر حزب جمهوری اسلامی را تشریح کردم و چون دسترسی خوبی داشتیم لذا رجوی به من تاکید کردند آیت

الله بهشتی را حذف کنید من از وی در خصوص چرایی عملیات سئوالی نکردم اما از صحبت های برادر مسعود چنین برمی آمد او (شهید بهشتی) برای سازمان بسیار خطرناک شده است لذا با برنامه ریزی دقیق در روز هفتم تیر توانستیم دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را با خاک یکسان کنیم

جهل و نادانی در پیروی از ماهواره ها!

عده ای از مردم بخصوص جوانان گول ماهواره های واقع در کشورهای غربی که علیه جمهوری اسلامی فعالیت می کنند را می خورند و خیال می کنند اخبار و مطالب آنها که عده ای شرابخوار و زناکار و فاسد هستند راست است ولی مطالبی که نظام اسلامی می گوید دروغ است! در حالی که اگر عقل و علم داشتند با یک حساب ساده متوجه می شدند که دشمن هیچ وقت خیر ملت ایران را نمی خواهد و این مجریان ماهواره دوست نیستند بلکه دشمنند! مانند فرزندی که خیال می کند پدر و مادرش دشمنش هستند و افراد ارازل و اوباش و دزد و فاسد، دوست او هستند و بدنبال آنها حرکت می کند که آخرش به دره سقوط می نماید!

جهل و نادانی در زنان و مردان فاسد!

اینکه عده ای از زنان و مردان ،روابط جنسی خود را فیلمبرداری کرده و برای مردم دنیا به نمایش می گذارند یکی از مصادیق جهل و نادانی است چرا که بعدا اثار آن را می بینند از خودکشی که عده ای از آنها بر اثر عذاب وجدان خودکشی می کنند یا دچار افسردگی و ناراحتی های روحی میشوند و اعمال آنها غضب الهی را بدنبال داشته و در دنیا و آخرت به عذاب الهی دچار میشوند و...

یکی از زنان خواننده بنام سوسن در سن پیری می گفت ای کاش وارد این کار نمی شدم و مثل بقیه
زنها ازدواج می کردم و بچه می اوردم و....

کتاب عقل و جهل. حدیث ۲۵ □

جهل و نادانی در کسانی که خودکشی می کنند!

جوان با پدرش حرفش شده خودش رو دار زده! زن با شوهرش حرفش شده خودکشی کرده! پسره
خواستگاری رفته جواب منفی شنیده خودش رو کشته! عروس با مادرشوهرش دعواش شده قرص
برنج خورده خودش رو کشته! پیرمرد دارای نوه! بخاطر مشکلات زندگی خودش رو دار زده! دختره در
مورد عشقش شکست خورده خودش را از بالا به پایین پرت کرده و کشته!

و...

چقدر باید ادم نادان باشد که بخاطر این مسائل پیش و پا افتاده خودکشی کند و دچار عذاب ابدی
گردد!

و چقدر فرق است بین اینهایی که خودکشی می کنند با جوانانی که در راه اسلام و کشور جان خود
را فدا می نمایند و تا ابد انام آنها به خوبی و بزرگی برده میشود.

جهل و نادانی در کسانی که ادم می کشند!

در روز عید قربان یکی از سالها در یکی از شهرهایی که مسئولیت داشتم خبر دادند اقایی که در
شورای حل اختلاف برای قطعه زمینی پرونده داشت از طرف شورا محکوم شده بود. او سلاح برداشته
و سه نفر اعضای شورای حل اختلاف را کشت بعد هم خودش را کشت! بخاطر مثلا پنجاه متر زمین!

و هزاران مورد این چینی و شبیه ان اتفاق می افتد که نتیجه جهل و نادانی می باشد.

همچنین گاهی یک قتل اثار ناگواری دارد مانند کوچ اجباری فامیل های قاتل و گذاشتن خانه و زندگی و زمین و غیره.

در سال 93 در حسن اباد تهران مسئولیت داشتم.روزی عده ای زن و مرد نردمن امدند و گفتند چند سال قبل در روز عاشورا در روستای ما در بروجرد قتلی اتفاق افتاد و ما که فامیل قاتل بودیم همه از ترس جان فرار کردیم و در شهرهای مختلف آواره شدیم در حالی که در محل خودمان صاحب خانه های خوب و عالی و زمین کشاورزی و....هستیم ولی نمی توانیم انجا برویم چون فامیل های مقتول ما را می کشند!

این هم واقعا نشانه جهل و نادانی است!

لباس یک هنرپیشه را به قیمت های نجومی خرید و فروش می کنند!جتی ادامسی که فلان هنرپیشه جویده!یا مسواکش را به میلیون ها دلار معامله می نمایند!و....

این هم واقعا نشانه جهل و نادانی است!

تقلید کورکورانه از جهل است..

خر برفت..

يك صوفي مسافر, در راه به خانقاهي رسيد و شب آنجا ماند. خرش را آب و علف داد و در طويله بست. و به جمع صوفيان رفت. صوفيان فقير و گرسنه بودند. آه از فقر كه كفر و بي‌ايمان به دنبال دارد. صوفيان, پنهاني خر مسافر را فروختند و غذا و خوردني خريدند و آن شب جشن مفصلي بر پا كردند. مسافر خسته را احترام بسيار كردند و از آن خوردني‌ها خوردند. و صاحب خر را گرامي داشتند. او نيز بسيار لذت مي‌برد. پس از غذا, رقص و سماع آغاز كردند. صوفيان همه اهل حقيقت نيستند

از هزاران تن يكي تن صوفي‌اند باقيان در دولت او مي‌زيند

»رقص آغاز شد. مُطرب آهنگ سنگيني آغاز كرد. و مي‌خواند: « خر برفت و خر برفت و خر برفت

صوفيان با اين ترانه گرم شدند و تا صبح رقص و شادي كردند. دست افشانند و پاي كوبيدند. مسافر نيز به تقليد از آنها ترانه خر برفت را با شور مي‌خواند. هنگام صبح همه خداحافظي كردند و رفتند صوفي بارش را برداشت و به طويله رفت تا بار بر پشت خر بگذارد و به راه ادامه دهد. اما خر در طويله نبود با خود گفت: حتماً خادم خانقاه خر را برده تا آب بدهد. خادم آمد ولي خر نبود, صوفي پرسيد: خر من كجاست. من خرم را به تو سپردم, و از تو مي‌خواهم

خادم گفت: صوفيان گرسنه حمله كردند, من از ترس جان تسليم شدم, آنها خر را بردند و فروختند تو گوشت لذيذ را ميان گريه‌ها رها كردي.

!صوفي گفت: چرا به من خبر ندادي, حالا آن‌ها همه رفته اند من از چه كسي شكايت كنم؟ خرم را خورده‌اند و رفته‌اند

خادم گفت: به خدا قسم, چند بار آمدم تو را خبر كنم. ديدم تو از همه شادتر هستي و بلندتر از همه مي‌خواندي خر برفت و خر برفت, خودت خبر داشتني و مي‌دانستي, من چه بگويم؟

صوفي گفت: آن غذا لذيذ بود و آن ترانه خوش و زيبا, مرا هم خوش مي‌آمد

مر مرا تقليدشان بر باد داد اي دو صد لعنت بر آن تقليد باد

آن صوفي از طمع و حرص به تقليد گرفتار شد و حرص عقل او را كور كرد

خانقاه: محلي كه صوفيان در آن زندگي مي‌كردند 1)

سماع: رقص صوفيان 2)

دولت: سايه, بخت, اقبال 3)

نماز جمعه روز چهارشنبه..

معاويه نماز جمعه را چهارشنبه می خواند

مردی از اهالی کوفه-در بازگشت از نبردهای صفین-سوار بر ستوری به دمشق آمد،مردی دمشقی به او آویخت که این،ماده شتر من است که در اثنای جنگ صفین از من گرفته‌اند.دعوايشان را بر معاويه عرضه داشتند مرد دمشقی برای اثبات مدعای خویش پنجاه شاهد گذراند بر این که آن ماده شتر از آن وی است.در نتیجه، معاويه رأی علیه مرد کوفی صادر کرد و دستور داد آن ستور را به مرد دمشقی تحویل دهد.مرد کوفی گفت:آن،شتر نر است نه ماده شتر.معاويه گفت:این و دو برابر بهای .رائی است که صادر شده.و چون از حضورش برفتند مخفیانه کسی را به دنبال آن مرد کوفی فرستاد تا بیامد و از او پرسید ستورش بچند می‌ارزد آن را به وی پرداخت و به او نیکی نمود و خوشرفتاری و گفت:به علی بگو من با یکصد هزار سپاهی با وی روبرو خواهم شد که یکیشان بین شتر نر و ماده فرق نمی‌گذارد.و چندان فرمانبردار معاويه بودند و سر براهش که وقتی آنها را به صفین می‌برد در راه روز چهارشنبه با آنها نماز جمعه خواند.و بهنگام جنگ سر براهش نهاده بودند و او را بر بالای سر خویش می‌بردند و سخن عمرو بن عاص را باور داشتند که گفت:علی است که عمار یاسر را با کشاندنش به یاری خود به کشتن داده و کشته است.و کار سرسپردگیشان به معاويه بدانجا کشید که لعنت فرستادن بر علی را سنت و رویه‌ای مستمر ساختند و از کودکی به آن می‌پرداختند و تا

¹ «...پیری و مرگ ادامه می‌دادند

در اثنای«غدیر»مورد بحث و بررسی قرار گرفت مانند لعنت فرستادن بر در این صفحه سیاه از زندگی معاویه که نوشته آمد چیزها ثبت است که پاره‌ای از آن

امیر المؤمنین علی(ع) به مثابه سنت و رویه‌ای مستمر، و توجیه عمرو بن عاص از فرمایش پیامبر(ص) به عمار یاسر که «تو را دار و دسته تجاوز کار داخلی خواهد 305 کشت.» به این شکل که علی او را کشته است چون او را به جنگ آورده و به میان شمشیر و نیزه انداخته است، و شناسائی طرفداران معاویه و میزان عقل و دین آنها

در اینجا اظهار نظر و عقیده معاویه را درباره طرفدارانش می‌خوانیم و می‌بینیم آنها را بدرستی و بدقت شناخته است و نابخردی و کم عقلی و بی‌بصیرتی و سست عنصری و بی‌اعتقادی و دین‌شناسی آنها را بکار گرفته و مورد سوء استفاده قرار داده و آنها را برای جنگ با امام و پیشوای راستین امت با خود همدست و همراه کرده است و از آنها شهادت گرفته که علی(ع) عثمان را کشته و دیگر شهادتهای باطل و بهتان‌آمیز که در قضیه حجر بن عدی و امثال آن صورت گرفته است

قران بر نیزه کردن...

در منابع مختلفی از فریقین آمده است: چون عراقیان کار را بر شامیان سخت کردند و بر یاران معاویه چیرگی قاطعی یافتند، و پیروزی نزدیک شد؛ معاویه اسبش را خواست تا بگریزد

عمرو بن عاص به وی گفت: به کدام سو [می روی]؟

معاویه گفت: می بینی چه پیش آمده است! آیا اندیشه ای داری؟

!عمرو بن عاص گفت: آری، تو را پیشنهادی می‌دهم که ما را همبستگی و عراقیان را گسستگی افتد معاویه گفت: بگو،

عمرو بن عاص گفت: قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها می‌افرازیم و می‌گوییم: هر چه در این قرآن‌ها است میان ما و شما داوری کند. اگر برخی از عراقیان، این را نپذیرند، برخی دیگر خواهند گفت: «آری؛ رواست که آن را بپذیریم» و بدین وسیله، میانشان گسستگی پدید خواهد آمد

معاویه گفت: آری، هر که قرآن دارد، بر نیزه بیافرازد

سپاهیان شام، صد قرآن را در مقابل امام علی (علیه السلام) که در قلب لشکر بود قرار دادند و در مقابل هر - یک از جناحین - دویست قرآن بر پا داشتند که روی هم رفته به پانصد قرآن می‌رسید. سپس شامیان یک صدا می‌گفتند: کتاب خدا میان ما و شما داور است

آن گاه طُفیل بن آدم، در مقابل امام (علی علیه السلام) و همچنین ابو شریح جُدّامی در مقابل جناح راست امام، و ورقاء بن مُعَمَّر در رویاروی جناح چپ امام ایستادند در حالی که هر یک قرآنی به

دست داشتند ندا می دادند:... خدا را، خدا را، در دینتان! این کتاب خداست که میان ما و شما داور خواهد بود.

علی علیه السلام، فرمود: «بار خدایا! تو خود می دانی که ایشان خواستار قرآن نیستند پس میان ما و ایشان دآوری کن، که همانا تو دآوری حق و روشنگری

یاران علی (علیه السلام) دچار اختلاف رأی شدند. گروهی گفتند: «جنگ!» و دسته ای گفتند: «سر سپردن به دآوری قرآن! اکنون که به دآوری قرآن فرا خوانده شده ایم، دیگر جنگ برای ما روا نیست».

اشعث بن قیس، خشمگینانه برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! ما برای تو برهمانیم که دیروز بودیم؛ اما فرجام کار ما همانند آغاز آن نیست... دعوت شامیان را در داور قرار دادن کتاب خدا پذیر، که تو از ایشان به [پیروی از] قرآن سزاوارتری. اکنون سپاهیان دوستار زندگی اند و از جنگ بیزار شده اند... گروهی با همین افکار، رو به علی (علیه السلام) نهادند و گفتند: دعوت آنان را اجابت کن، که ما هلاک شدیم ... جنگ ما را در کام خویش بُرده و مردان کشته شده اند.

امیر مؤمنان (علیه السلام) خطاب به آنان فرمود: «همواره کار من با شما بر منوالی که دوست می داشتم، می گذشت، تا آن که جنگ شما را در گرفت به خدا سوگند، به راستی جنگ شما را در گرفت و وا نهاد؛ اما دشمنتان را در گرفت و وا نهاد. جنگ برای ایشان، بیش از شما، آسیب و گزند در پی آورده است؛ من دیروز فرمانده مؤمنان بودم و امروز، فرمانبر شده ام؛ دیروز نهی کننده بودم و امروز نهی شده هستم. شما زنده ماندن را دوست می دارید و من نمی توانم به آنچه دوست نمی دارم، وادارتان کنم».

در کتاب وقعه صفین به نقل از عمر بن سعد آمده (1): آن گاه که شامیان قرآن ها را بر نیزه ها برافراشتند و به دآوری قرآن فرا خواندند، علی (ع) گفت: «بندگان خدا! من سزاوارترم که کتاب خدا را اجابت کنم؛ اما معاویه و عمرو بن عاص و ابن ابی مُعَیْط و حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح نه اهل

دین اند و نه قرآن. من بیش از شما با ایشان آشنایم و از کودکی و بزرگی با آنان معاشرت داشته ام. اینان، بدترینِ کودکان بوده اند و بدترینِ بزرگان اند!...آنان قرآن ها را از آن رو بر نیزه نکرده اند که [شأن] آن را می شناسند و به آن عمل می کنند؛ بلکه این، نیرنگ و عجز و فریب است، ساعتی، بازوان و جُمله هاتان را به من عاریت دهید، که حق به نقطه برخورد [نهایی با باطل] رسیده و چیزی «نمانده که دنباله ستمگران بریده شود

سخنان امام تمام نشده بود که بیست هزار نفر سلاح بر کف، سیه پیشانی (پیشانی پینه بسته) از کثرتِ سجود، به سوی علی (علیه السلام) پیش آمدند. پیش گام آنان، مسعر بن فدّکی، زید بن حُصَین و دسته ای از قاریان بودند که بعداً خوارج خوانده شدند. آنان حضرت را به اسم خواندند و نه با لقب «امیر مؤمنان». و گفتند: ای علی! اکنون که به کتاب خدا فرا خوانده شده ای، شامیان را اجابت کن؛ و گرنه، تو را می کشیم، همان طور که [عثمان] بن عفّان را کشتیم. به خدا سوگند، اگر ایشان را اجابت نکنی، چنان می کنیم

امام علی (علیه السلام) به ایشان فرمود: «وای بر شما! من نخستین کسم که هم به کتاب خدا فرا خواند و هم به آن پاسخ داد. مرا و دینداری ام را روا نیست که به کتاب خدا فرا خوانده شوم و آن را نپذیرم؛ بلکه به راستی، جز این نیست که من با اینان می جنگم تا به حکم قرآن تن دهند؛ چرا که ایشان از فرمان خدا سرپیچیده و پیمان او را شکسته و کتابش را فُرا پشت افکنده اند. به تحقیق، آگاهتان کردم . «که آنان، یقیناً قصد فریب شما کرده اند و خواهانِ عمل به قرآن نیستند

.آنان گفتند: تنها راه این است که شامیان را اجابت کنی. و گفتند: پیِ اشتر بفرست تا نزد تو آید. اشتر به قرارگاه معاویه نزدیک شده بود و چیزی نمانده بود که بدان راه یابد

علی (علیه السلام)، یزید بن هانئِ سُبَیعی را نزد اشتر فرستاد و او را طلبید... پس مالک روی به جانب عراقیان نهاد تا به آنان رسید و گفت: ای عراقیان! ای فرومایگان سست عنصر

آیا اکنون که شما بر شامیان چیره گشته اید و آنان دریافته اند که بر ایشان پیروز می شوید، قرآن ها را

برافراشته اند! شما چنین می کنید؟! به خدا سوگند، ایشان فرمان خدا در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را فرو نهاده اند. پس آنان را اجابت نکنید و به من به اندازه یک اسب تاختن، فرصت دهید، که من به پیروزی چشم دوخته ام.

گفتند: آن گاه ما در خطای تو سهیم می شویم

مالک گفت: درباره خودتان برایم بگویید، آیا آن گاه که نبرد می کردید و برگزیدگان کشته شدند بر باطل بودید؛ و اکنون که از نبرد دست کشیده اید، بر حق هستید؟ که اگر این طور فکر می کنید پس در این صورت، کشته شدگان که فضیلتشان را انکار نمی کنید و از شما برتر بودند، در آتش اند!

گفتند: ما را وا گذار، ای اشتر! ما در راه خدا با ایشان جنگیدیم و اینک برای همو که منزله است، جنگ با ایشان را وا می نهیم. ما نه پیرو توایم و نه امیرت. پس از ما دور شو

مالک گفت: به خدا سوگند، فریبتان دادند و فریب خوردید. ای سیه پیشانی ها! ما می پنداشتیم نماز خواندن [های فراوان] شما از سرب میلی به دنیا و شوق ورزیدن به دیدار خدا است. اما اکنون وضع شما را جز آن نمی بینم که از مرگ به سوی دنیا می گریزید. چه زشت است [کار شما] ای همانندان. پیر شتر نجاستخوار! و شما از این پس، هرگز رنگ عزت را نخواهید دید. امام علی (علیه السلام) فرمود: «این، نیرنگ است. ایشان اهل قرآن نیستند قصد دارند شما را از خود،» باز دارند.

اشعث گفت: به خدا سوگند، اگر دعوتشان را نپذیری، از تو کناره خواهم گرفت. یمنی ها هم به اشعث گرویدند و گفتند: به خدا سوگند، یا دعوت ایشان را اجابت می کنی یا اینکه تو را می کشیم! و بدین گونه شامیان با نیرنگ قرآن برافراشتن، خود را از شکست قطعی رهانیدند. و (یاران امام را در مقابل امام علیه السلام قرار دادند. (2). (3)

وقعه صفین، ص 489 . (1) : پی نوشت

تاریخ الطبری، ج 5، ص 48 و 49، وقعه صفین، ص 478 و 482 و 483 و 490، الإمامه . (2)
 والسیاسة، ج 1، ص 144 و 136؛ مروج الذهب، ج 2، ص 401 و 400؛ الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 386؛ الفتوح، ج 3، ص 186؛ بحار الأنوار، ج 32، ص 529 و ص 530، ح 446 و 447، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 211 و 220؛ ینابیع المودة، ج 2، ص 12؛ الأخبار الطوال، ص 188 - 190؛ البدایة والنهاية، ج 7، ص 273؛ تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 188؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 98؛ العقد الفريد، ج 3، ص 340؛ الفتوح، ج 3، ص 181 و 180،
 گرد آوری از: دانش نامه امیرالمؤمنین، محمد محمدی ری شهری، سازمان چاپ و نشر دار . (3)
 .الحديث، قم، 1386 هـ ش، چاپ اول، ج 6، ص 165 - 183

اگر جعفر بن محمد بگوید من این روایت نگفته ام از او قبول نمی کنیم...

شخصی که روایت های جعلی فرا گرفته بود محضر امام صادق علیه السلام آمد درحالی که امام را نمی شناخت. امام از او پرسید ایا از جعفر بن محمد هم روایت داری؟ گفت بلی. امام فرمود انها را بیان کن. او هم چند روایت جعلی از امام صادق (ع) بیان کرد! امام فرمود حالا اگر خود جعفر بن محمد بگوید این روایتها را من نگفته شما چه می گویی؟ گفت حرفش را نمی پذیرم! چون این روایتها را از مرد عادل شنیدم!!

عابد و شیطان...

شیطان پرستی..

میرزای قمی و مار...

ملجرای نوشتن «مار» و کتک خوردن میرزای قمی

معروف است که میرزا ابوالقاسم قمی در حالیکه از علمای پر جسته ی عصر خود، شده بود برای انجام وظیفه به زادگاهش یکی از روستاهای جاپلق (لرستان) رفته و در آنجا اقامت گزید، ملای روستا که در آنجا جایگاهی داشت و با ورود میرزای قمی موقعیت خود را در خطر می دید، تصمیم او این بود که به هر صورت ممکن میرزا را در بین مردم تحقیر نموده و اهالی روستا را وادار به

اخراج وی از روستا نماید، لذا با هم فکرائش طرحی را آماده کردند، و روزی که همه ی مردم روستا در مسجد جمع بودند وسایل لازم را آماده کردند، ملای روستا رو به میرزای قمی کرد و گفت **آشیخ اگر سواد داری بیا و اینجا بنویس «مار»**. میرزا که از توطئه **«کنخدای روستا»** بی خبر بود روی آن تخته یا هر چیز دیگری که بود **نوشت «مار»**. ملا بلافاصله رو به مردم کرد و گفت ایها الناس! ببینید این شخصی که خود را عالم و مرجع دینی معرفی می کند حتی نوشتن «مار» را هم بلد نیست و بلافاصله **تصویر ماری را در آنجا ترسیم کرد** (شکل مار را نقاشی کرد) و گفت شما قضاوت کنید آیا اینکه من نوشته ام مار است یا آنکه این شخص نوشته است؟ همه یک صدا گفتند **نوشته شما مار است!**

و مردم به میرزابدین شدند و با تحریک همین شخص (ملا و کنخدای روستا) مردم میرزا را فریبکار دانستند به جرم دروغگویی و ضعف علمی کتک مفصلی به میرزا زدند و او را از روستا بیرون کردند...

کسی که به امام اشکال بگیرد جاهل است..

در زمان امامان معصوم علیهم السلام همواره افرادی از شیعیان بودند که به کارهای امامان اعتراض می کردند!!!

مثلا به امیرالمومنین اشکال می کردند که سیاست بلد نیست!

به امام حسن می گفتند مومنین را با پذیرش صلح ذلیل کرد!

به امام صادق می گفتند چرا قیام نمی کنی!

به امام رضا می گفتند چرا لباسهای گرانقیمت می پوشی!

یا می گفتند پسرت امام جواد از شما نیست چون رنگ صورتش با شما فرق دارد!!

در حالی که امامان ما معصوم از اشتباه بودند و هرگز اشتباه نمی نمودند...

..تبلیغات دروغین

ابوهریره وقتی که حاکم مکه بود، مرد بیچاره‌ای از «عکه» پیاز آورده بود که در مکه بفروشد؛ اما کسی از او نخریده بود و نزدیک بود که آن پیاز خراب شود؛ دست به دامان ابوهریره زد که چکار کنم، ورشکست می‌شوم؛ ابوهریره روز جمعه بالای منبر رفت و گفت: «از رسول الله [شنیدم که هر کس پیاز عکه را در مکه بخورد بهشت بر او واجب می‌شود! مردم هم مثل مور و ملخ ریختند و تمام پیازهایش را خریدند!»¹

ابوهریره از پیامبر [نقل نمود که: «شخصی سوار گاوی بود و آن گاو رویش را به طرف آن شخص برگرداند و گفت: من برای سواری دادن آفریده نشدم، بلکه برای شخم زدن خلق شدم! پیامبر] بعد از شنیدن سخن گاو فرمود: من و ابوبکر و عمر سخن گاو را تأیید می‌کنیم».²

ملاحظات: با اندکی تأمل در محتوای احادیث بالا به راحتی می‌توان به ساختگی و دروغ بودن آنها پی برد، چنانکه بر هیچ متشرع خردورز پوشیده نیست که خوردن نوعی از غذا در نقطه‌ای خاص، نمی‌تواند شرط ورود به بهشت باشد، بنابراین، خوردن پیاز «عکه» در شهر مکه نمی‌تواند راه بهشت را هموار کند، از این رو راوی حدیث، دروغ آشکاری را به پیامبر [نسبت داده است.

براساس حدیث دوم: حتماً صاحب گاو (کسی که بر آن سوار بود، نیز حرف او را می‌شنید، چنانکه ابوبکر و عمر نیز می‌شنیدند)؛ این حدیث برای بالا بردن شأن کسانی است که نامشان را در کنار حضرت محمد [ذکر کرده است و لذا به آنان قدرت شنوایی سخن حیوانات را نیز بخشیده است.

__مدعیان دروغین:

الف) مسیلمه، نخستین کذاب در اسلام:

نخستین کسی که از طرف رسول [به لقب کذاب نامیده شد، عربی بود به نام «مسیلمه»؛ او در آغاز مسلمان شد ولی سپس ادعای پیغمبری کرد و نامه ای بدین مضمون برای پیغمبر اسلام فرستاد:

«از مسیلمه رسول الله به سوی محمد رسول الله، سلام علیک؛ بدان که من با تو در پیغمبری شریک هستم؛ حکومت نصف زمین از آن من و نصف دیگر از آن قریش...»

پیغمبر اسلام [در جواب چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم.

از محمد رسول الله [به مسیلمه کذاب؛ سلام بر کسی که راه حق را پیروی کند؛ زمین از آن خداست و به هر کس از بندگان او بخواهد می‌دهد؛ سر انجام نیک از آن مردم باتقواست و بس.

¹.مرتضی مطهری؛ حق و باطل به ضمیمه احیای تفکر اسلامی؛ ص 59.

².هاشم معروف الحسینی؛ دراسات فی الحدیث و المحدثین؛ ص 271.

زمانی که رسول خدا [از دنیا رفت، مسیلمه کارش بالا گرفت؛ تعصب عشیره ای و منطقه ای که در عرب فراوان می باشد، موجب شد که در میان افراد عشیره اش و اهالی مرز و بومش، پیروان بسیاری پیدا کند؛ سر انجام در زمان حکومت ابوبکر به دست مسلمانان کشته شد.

ب) «اسود عنسی»، کذاب دیگر:

هنگامی که رسول [از سفر حجه الوداع مراجعت می فرمود، بر اثر خستگی و کوفتگی سفر، بیماری بر حضرتش عارض شد؛ این خبر در یمن به گوش اسود عنسی رسید؛ او هم ادعای پیغمبری کرد و چون اطلاعاتی از شعبده داشت، کارهای عجیب و غریبی از خود نشان می داد.

اسود نیز پیروان بسیاری پیدا کرد و کشور یمن را به تصرف در آورد و ماموران رسول خدا [را بیرون کرد.

فرماندار کل که نامش «شهرین باذان» بود و گویا ایرانی بود، در برابر او مقاومت کرد؛ این مرد مسلمان، آن قدر استقامت کرد تا در راه دفاع از اسلام جان داد و شهید شد؛ اسود، همسر این مرد بزرگوار را به زنی گرفت!

حدود متصرفات اسود، از طرفی حضر موت و از طرفی طائف و از طرفی احسا و بحرین بود، بلکه تا عدن رسید و وجودش برای اسلام خطر بزرگی شد.

پیغمبر اسلام [به مسلمانانی که در آن سامان بودند، نوشت که با این کذاب نیرومند، مبارزه کنند و شرش را دفع کنند. یک مسلمان جوان مرد ایرانی به نام فیروز موفق شد که اسود را بکشد و خطرش را بر طرف کند.

از طرف خدا، کشته شدن اسود عنسی به رسول وحی شد؛ پیغمبر [فرمود: عنسی کشته شد؛ او را مبارک مردی کشت که از دودمانی مبارک بود؛ پرسیدند: که او را کشت؟ پیغمبر [فرمود: «فیروز فاز فیروز؛ او فیروز است، پیروز شد فیروز».^۳

پ) نفاق عینه:

هنگامی که قلعه طایف در محاصره پیامبر [بود، «عینه» تصمیم گرفت که از آن حضرت اجازه بگیرد تا او هم بتواند همانند برخی دیگر، برای عده ای امان بگیرد؛ به همین منظور خدمت رسول خدا [آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! اجازه بدهید که به قلعه طایف بروم و با آن ها صحبت کنم؛ رسول خدا [اجازه دادند؛ وی به قلعه نزدیک شد و گفت: اگر به قلعه نزدیک شوم در امان هستم؟ گفتند: بله، نزدیک بیا و داخل شو؛ او وارد قلعه شد و به آنها گفت: پدر و مادرم قربانتان! به خدا سوگند که ایستادگی و مقاومت شما سبب خرسندی من شده است؛ به خدا سوگند که در

^۳. بلاذری؛ ص 15.

عرب کسی همانند شما وجود ندارد؛ به خدا سوگند که محمد [تاکنون با افرادی چون شما درگیر نشده و حالا از توقف زیاد خسته گردیده است؛ شما در قلعه‌های خود بمانید که بسیار محکم و اسلحه‌های شما بسیار زیاد است؛ آب شما از داخل قلعه تأمین می‌شود و از قطع آن بیمی ندارید.

پس از آن که او بازگشت، رسول خدا [از او پرسید: به آن‌ها چه گفتی؟ او گفت: تا توانستم آن‌ها را ترساندم و گفتم: همانا محمد [در پای قلعه‌های دیگر نیز فرود آمده و آن‌ها را که دارای افراد و سلاح‌های بیشتری بوده‌اند محاصره کرده است؛ به خدا سوگند که محمد [از شما دست بر نمی‌دارد تا زیر فرمان او درآیید یا از او امان بخواهید و تا جایی که توانستم آن‌ها را ترساندم و خوار کردم! پس از آن که سخن او تمام شد، رسول خدا [فرمود: دروغ می‌گویی! تو این و آن را به آن‌ها گفتی و همه آن‌ها گفتند که او به آن‌ها گفته بود بازگو کرد.

ت) سجاح، زنی که ادعای پیامبری می‌کرد:

در سال یازدهم هجری و بعد از رحلت رسول اکرم [، «سجاح بنت حارث بن سويد تمیمی موصلی» که خویشان مادری اش از بنی تغلب بودند، در سرزمین جزیره ادعای پیامبری کرد و با لشکری انبوه راه مدینه را در پیش گرفت تا آنجا را اشغال کند و دولت اسلامی مدینه را از میان بردارد! او به طرفدارانش می‌گفت: به من وحی شده است فوراً به یمامه بروم و در آن جا غارت کنم؛ او در راه با مسیلمه کذاب مواجه شد و بعد از مذاکراتی، باهم ازدواج کردند! مسیلمه در زمان خلیفه اول کشته شد و سجاح مسلمان گردید.

ث) «جعفر کذاب»:

جعفر بن علی (در گذشته ۲۷۱ق)، معروف به جعفر کذاب فرزند امام هادی Γ و از مدعیان امامت پس از شهادت برادرش امام حسن عسکری Γ بود؛ از این رو شیعیان دوازده‌امامی، وی را کذاب (دروغگو) لقب دادند.

جعفر برای تثبیت امامت خود، تولد امام زمان Γ را انکار کرد و مدعی میراث امام عسکری Γ شد. همچنین می‌خواست بر جنازه امام یازدهم نماز بخواند؛ اما امام زمان ⊕ مانع او شد..

ج) «ابو محمد شریعی»:

وی که ظاهراً نامش حسن بوده است، اولین کسی است که در زمان سفیر دوم ادعای سفارت نمود؛ شریعی از جمله اصحاب امام هادی I و امام حسن عسکری I به شمار می رفته است؛ از ناحیه مقدسه امام ㉔ توقیعی در لعن وی صادر گردید و شیعیان به همین دلیل از او دوری جستند.⁴

چ) «ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی»:

شلمغانی از کسانی است که با «حسین بن روح» نایب سوم امام مهدی ㉕ به مخالفت برخاست و به تأسیس مذهب جدیدی پرداخت؛ وی از قریه شلمغان از قراء واسط بود و نیز او را الغزاقر⁵ و پیروانش را به همین مناسبت «غزاقریه» می خوانده اند.

شلمغانی یکی از کاتبان بغداد و از مؤلفان شیعه بود؛ پیش از مخالفت با حسین بن روح، نزد شیعیان مقام بزرگی داشت و نوشته هایش مورد استفاده آنان قرار می گرفت، زمانی که حسین بن روح پنهان زیستی را آغاز کرد، شلمغانی را به نیابت خویش برگماشت و توقیعات حضرت مهدی ㉕ توسط حسین بن روح به دست وی می رسید؛ مردم نیز در رفع حوایج و حل مشکلات خویش به او مراجعه می کردند.

تاریخ خروج شلمغانی از تبعیت حسین بن روح دقیقاً روشن نیست؛ زیرا نمی دانیم که وی در چه تاریخی در خفا می زیسته است؛ از منابع چنین استنباط می گردد که دوره پنهان زیستی حسین بن روح با شروع دوران وزارت حامد بن عباس مصادف بوده است که ایام وزارت حامد نیز از جمادی الآخر 306 تا ربیع الآخر سال 311 ه.ق. طول کشیده است؛ اما شیخ طوسی نوشته است که شلمغانی هرگز از جابن ابن روح نه نایب بود و نه سفیر، بلکه وی یکی از فقیهان بود که به کفر و الحاد گرایید و از این جهت توقیعی به دست ابن روح، مبنی بر لعن و برائت از وی و پیروانش صادر گردید.

به هر حال شلمغانی در سال 322 ه.ق. مذهبی ایجاد کرد که براساس آن در عالم تشیع قائل به تناسخ و حلول خداوند در اجسام دیگران گردید.⁶

وی ترک عبادت و نکاح محارم را مباح اعلام کرد؛⁷ و توانست گروهی از شیعیان از جمله «محسن بن ابی الحسن» فرزند ابن فرات وزیر را به خود متمایل کند؛⁸ از جمله کسان دیگری که به او پیوستند، «ابراهیم بن محمد بن ابی عون» عالم و ادیب شیعه بود؛ وی کتابی تحت عنوان «تشبیهات» تألیف کرد؛ ابراهیم از معدود کسانی بود که درباره شلمغانی غلو کرد و بر آن اعتقاد بود که خداوند در جسم آدم، شیث و سایر انبیاء و اولیاء به ترتیب حلول کرده تا در جسد امام حسن عسکری I و سپس در قالب شلمغانی قرار گرفت و به همین دلیل او و پیروانش، حرم و اموال خود را برای استفاده شلمغانی مباح دانسته اند.⁹

⁴. طوسی؛ الغیبة؛ ص 244. علی دوانی؛ مفاخر اسلام؛ ج 2؛ صص 207 و 206.

در المنتظم ابن جوزی، 27/6 العزاقیر کامل ابن اثیر، 290/8 «القرادر» - نهایت الادب، 124/23 «العراقید»، تاریخ الخلفاء، ص 291 «القرادر» آمده است.

⁶. طوسی؛ الغیبة، ص 196. عباس اقبال؛ خاندان نوبختی؛ صص 222-223.

⁷. ابن اثیر؛ الكامل؛ ج 7؛ ص 103.

⁸. صالح الدین خلیل صفدی؛ الوافی بالوفیات؛ ج 4، صص 107-108. محمد علی مدرس؛

⁹. ریحانة الادب؛ ج 3؛ صص 235-236.

⁹. ابن اثیر؛ الكامل؛ ج 7؛ ص 103.

¹⁰. محمد علی مدرس؛ ریحانة الادب؛ ج 7؛ ص 363.

سرانجام به دلیل همین اعتقادات منحط، توقیعی مبنی بر لعن شلمغانی از ناحیه مقدسه امام مهدی (ع) صادر گردید و حسین بن روح از محل زندان خویش [در خانه مقتدر خلیفه] نامه ای به «ابو علی بن همام» نوشت که چون در دست دشمن اسیر است از امام (ع) بخواهد که توقیع مربوط به شلمغانی منتشر نشود ولی حضرت مهدی (ع) دستور انتشار آن توقیع لعن را صادر فرمودند...¹¹

ح) دجال، پیامبر دروغین:

پیامبر دروغین همان طور که از اسمش مشخص است، فردی است که ادعای پیامبری و رهبری می کند و خود را نماینده و جانشین خداوند بر روی زمین می داند. در متون کهن اسلامی آمده است که پیامبر دروغین بنده ی شیطان در آخرالزمان به همراه دجال «Antichrist» اهریمن برای گمراهی و نابودی نوع بشر می آیند.

به این صورت که پیامبر دروغین با تکیه بر دین دروغ می گوید و خشکسالی و فقر و بدبختی و بیچارگی را رواج می دهد، سپس مؤمنان معتقد را بی دین و کافر می کند و از سوی دیگر دجال، افراد بی دین و کافر را با تصویر یک سراب از آبادانی، نعمت و رفاه، لذت های دنیوی و خوشبختی ظاهری به سوی خود جذب می کند که در نهایت پیروان خود و تمامی کسانی که بر جنایاتشان سکوت کرده اند را به جنگ و گرفتاری و بدبختی می برند.

در دین مسیحیت به پیامبر دروغین اشاره شده و با شرح اوصاف وی، به دینداران و معتقدان راستین هشدار داده است.

انجیل: «مراقب پیامبر دروغین باشید که نزد شما خواهد آمد، او گرگی گرسنه است در لباس گوسفند» بدین منظور که پیامبر دروغین پیام ها و وعده های خوبی در کلام دارد، اما اگر به اعمالش و نحوه ی مدیریت جامعه توسط او با دقت بنگریم متوجه ذات وی خواهیم شد.

مشخصات پیامبر دروغین:

از مشخصات پیامبر دروغین علائمی در کتاب انجیل آمده و تأکید شده است که اگر شخصی برخی از این مشخصات را داشت الزاماً پیامبر دروغین نیست، اما اگر تمامی آن ها را داشت حتماً پیامبر دروغین است.

12 - پیامبر دروغین در ارتباطات با استعداد هست، اما در تعامل با دیگران ضعیف است.

¹¹. طوسی؛ الغیبة؛ صص 252 - 253.

¹². (۱ تیموتی ۳: ۲).

- پیامبر دروغین عاشق جمعیت کثیر مردم است، نه خود مردم.¹³
- پیامبر دروغین از نظم و عدالت در جامعه نفرت دارد، اما به ظاهر خواهان اجرای عدالت است.¹⁴
- پیامبر دروغین عاشق پول و مادیات است، در صورتی که پیامبران به معنویات اهمیت می دهند تا به مادیات.¹⁵
- پیامبر دروغین در خانواده خود دچار مشکل است، اما آن را از پیروانش پنهان می کند.¹⁶
- پیامبر دروغین به ازدواج با دختر بچه ی نابالغ علاقه شدیدی دارد.¹⁷
- پیامبر دروغین ممکن است در میان پیروانش محبوب باشد، اما دیگران از او تنفر دارند و او را عادل نمی دانند.¹⁸
- پیامبر دروغین به شدت غرور دارد، در صورتی که فروتنی نشانه ی معنویت است.¹⁹
- پیامبر دروغین کتاب مقدس را خوب می داند، اما از عمل کردن به تمامی احکام آن تنفر دارد.²⁰
- پیامبر دروغین از همراهی با افراد بزرگ اجتناب می کند، او می خواهد همه را کنترل کند و به همین دلیل در مکان های مذهبی افرادی را قرار می دهد که کاملاً تابع قدرت و دستورات او باشند نه صرفاً احکام مذهبی.²¹
- زندگی پیامبر دروغین با آنچه که بر زبان دارد تفاوت فاحش دارد، آرز آنچه که می خورد، آنچه که می پوشد و آنچه که انجام می دهد اصلاً شبیه خطبه هایش نیست.²²
- پیامبر دروغین اغلب به موفقیت های وزارتخانه اش اشاره می کند، به جای آنکه به وضع جامعه و معیشت مردم اشاره کند.²³
- در حکومت تحت امر پیامبر دروغین از روزهای خوب گذشته صحبت می شود و هیچ کس امیدی به آینده ای درخشان ندارد.²⁴
- پیامبر دروغین درباره ی یک موضوع بارها و بارها صحبت می کند و آنقدر به آن موضوع می پردازد که حتی اگر خوب باشد برای مردم بی ارزش خواهد شد.²⁵

¹³. (یوحنا ۱۲ : ۱۸-۱۹) ..

¹⁴. (متی ۱۵ : ۱۲-۱۴) .

¹⁵. (قرنتیان ۲ : ۱۷، تیتوس ۱ : ۷، ۱ تیموتی ۳ : ۲۳) .

¹⁶. (تیموتی ۳ : ۱۴) .

¹⁷. (همان ۳ : ۱۱) .

¹⁸. (همان ۳ : ۷، جان ۱۷ : ۲۰-۲۱) .

¹⁹. (همان ۳ : ۶) .

²⁰. (همان ۳ : ۵، ۱ تیموتی ۴ : ۱۶) .

²¹. (همان ۱ : ۵، اعمال ۲۳ : ۱۴) .

²². (متی ۵ : ۱۹-۲۰، تیموتی ۴ : ۱۲) .

²³. (مسیحیان فیلیپیان ۱ : ۱۵-۱۸) .

²⁴. (متی ۷ : ۲۲-۲۳) .

- پیامبر دروغین خود را با افراد ترسو، ناشایست، بی عقل، متملق و خائن احاطه خواهد کرد.²⁶

- پیامبر دروغین به جای موفقیت و برکت، بدبختی و فقر می آورد و از شما می خواهد که خدا را شکر کنید.²⁷

- پیامبر دروغین ممکن است معجزاتی را نظیر پیشگویی به شما نشان دهد، اما باید دقیق بنگرید که آیا آن معجزات باعث رفاه و خوشبختی هستند یا بدبختی.²⁸

- در زمان حکومت پیامبر دروغین دین گریزی و همجنس گرایی رواج پیدا می کند.²⁹

- پیامبر دروغین به دنبال قطع ارتباط پیروانش با دیگران است و از کسب آگاهی واهمه دارد.³⁰

- پیامبر دروغین به دنبال پرستیده شدن توسط پیروانش است و انتقاد را تحمل نمی کند، او تظاهر به خدمت خداوند و اجرای فرامین خدا می کند، تا مردم خود او را خدمت و عبادت کنند.³¹

اما در دین مبین اسلام؛ در روایات شیعه آمده است که پیامبر دروغین در آخرالزمان و پیش از قیام حجت بن الحسن (ع)، از خراسان خروج می کند و او جمع زیادی از مردم را می فریبد و بدبخت می کند؛ سپس دجال در اسرائیل اورشلیم ادعای خدایی می کند و به مردم سرگشته وعده ی رفاه می دهد، که سرانجام پس از حکمرانی به مدت چهل روز یا چهل سال به دست مسیح یا مهدی یا هر دوی آنها از بین می رود .

از پیروان تحت امر پیامبر دروغین، در مذهب شیعه به نام قوم بنی امیه یاد شده است و علی بن ابی طالب (ع) امام اول شیعیان در خطبه ۹۸ نهج البلاغه درباره ی آن قوم می گوید :

«به خدا سوگند! آنها (بنی امیه) همچنان به حکومت خود ادامه می دهند، تا آنجا که حرامی را باقی نمی گذارند، مگر آن که حلال بشمارند و پیمانی از پیمان های الهی و مردمی نمی ماند مگر این که آن را می شکنند.

خانه و خیمه ای باقی نمی ماند، مگر اینکه ظلم و ستمشان در آن راه می یابد، و فساد و سوء تدبیرشان مردم را از خانه های خویش فراری می دهد.

کار حکومت آنها بدانجا می رسد که مردم دو گروه می شوند و هر دو گروه گریانند: گروهی برای دینشان، و گروهی برای دنیایشان! کار به قدری سخت می شود که شما همچون برده ای خواهید بود که به یاری ارباب (ظالم و ستمگرش) برمی خیزد؛ در حضور او ناگزیر از اطاعت است و در غیاب او بدگویی می کند. این حکومت ظالم و بیدادگر تا آنجا پیش می رود که هر کس به خدا امیدوارتر (و نزدیک تر) است، بیش از همه رنج و

²⁵. (پیتر ۲ : ۱-۳ ، متی ۶ : ۲۷).

²⁶. (۳ ، متی ۶ : ۷)

²⁷. (اعمال رسولان ۸ : ۱۸)

²⁸. (۱ قرن تیان ۳ : ۵-۷ ، ۱ قرن تیان ۴ : ۶-۷ ، اعمال ۸ : ۱۸-۲۳)

²⁹. (تیموتی ۵ : ۱ ، اعمال ۲۳ : ۱۴)

³⁰. (همان ۱۷ : ۱)

³¹. (همان ۴ : ۱-۲۵)

مصیبت می‌بیند. (در آن حکومت خودکامه) اگر خداوند برای شما عافیت و سلامت پیش آورد (و از این امواج خطرناک در امان بودید، این نعمت الهی را) بپذیرید، (و خدا را شکر گوید) و اگر (طوفان حوادث شما را گرفت و) به رنج و ناراحتی گرفتار شدید، شکبیا باشید، که سرانجامی نیک برای پرهیزکاران است».

خ) زینب دروغین:

در زمان امام هادی Γ خانمی ادعا کرد زینب هستم و پیامبر [دست روی سرم کشده هر چهل سال یکبار جوان می‌شوم! اما امام Γ فرمود زینب از دنیا رفته و دروغ می‌گوید. اگر راست می‌گوید گوشت فرزندان زهرا Γ بر درندگان حرام است او را پیش درندگان بیاندازید تا معلوم شود راست می‌گوید یا نه! و در نتیجه آن زن به دروغ خود اعتراف کرد.^{۳۲}

د) «خانم شهره حضرتی»:

در عصر حاضر یکی از مدعیان کرامات و ارتباط با امام زمان ⚡ خانم شهره حضرتی، اهل تهران با تحصیلات دیپلم است که در یک سالگی پدر و مادر خود را از دست داده و نیز سه مورد، ازدواج ناموفق در زندگی داشته است.

وی در سال 1373 مدعی شد که با فرشته الهی در ارتباط بوده و ضمن جذب افراد و تشکیل کلاس‌ها و مجالس مذهبی به نام فرشته، بر مبنای کتابهایی در مورد کشف و شهود خوانده بود به سؤالات اشخاص پاسخ می‌داد و در پاسخ به پرسش‌های طرح شده، می‌گفت: «فرشته الهی می‌گوید؛ همین تظاهر به قداست باعث شد تا مریدان وی بدون چون و چرا بر اساس پاسخ‌های او به آن عمل می‌کردند و حتی کار را تا آنجا پیش بردند که در ازدواج و طلاق طبق دستور او عمل می‌نمودند.

شهره حضرتی در سال 1375 پس از ازدواج چهارم خود با آقای دکتر صادق جاویدان نژاد که دارای دو مدرک دکتری داروسازی و استاد دانشگاه در آمریکا و ایران به مدت 17 سال بود، مدعی شد که با امام زمان ⚡ ارتباط دارد و سخن وی، همان سخن امام زمان ⚡ و خشم او در حقیقت، خشم آفاست؛ وی در ادامه فعالیت‌های خود در سال 1378 با حمایت‌های مالی همسرش به کلاردشت مازندران، عزیمت نموده و به فراخوانی عمومی مبادرت ورزید. اعضاء این گروه اکثراً با رها نمودن شغل خود به آن منطقه نقل مکان نموده و به فعالیت‌های جذب افراد ساده لوح به تشکیلات خانم مذکور مبادرت ورزیدند...

ایشان منزل خود در کلاردشت را به کعبه و حرم، نام گذاری کرده و این مطلب را از قول امام زمان^(ع) به مریدان می گفت به گونه ای که افراد در هنگام ورود به منزل او ضمن ذکر دعا حتی پله های منزل را بوسه می زدند. شوهرش در اعترافات خود می گفت: «من درب خانه را می بوسیدم و بعد وارد منزل می شدم».

ادعای آن که امام زمان^(ع) از گوش چپ با ایشان صحبت می کند و آنچه از دهان وی خارج می شد حرفهای امام زمان^(ع) است در حالیکه خودش در اعترافاتش، اعتراف کرده که این طور نبود و وی حرف های دلش را می گفته است.

او در سال 85 دستگیر شد؛ شهره حضرتی در شروع اعترافات خود می گوید: «حتی من بنده هم نیستم چرا که اگر بنده خدا بودم از این غلط ها نمی کردم؛ من به مریدهایم می گفتم دروغ گفتن بسیار کار بدی است در حالیکه خودم بزرگترین دروغ گو بودم و راهم بسیار کج بود، حتی از دست خودم بیچاره شدم، من می خواستم خودم را از حس حقارتی که داشتم رها کنم ولی، بد راهی رفتم». او بیان داشت: «مریدان هنوز نمی دانند من چه موجود کثیفی هستم و حال می خواهم توبه کنم».

ذ) «علیرضا پیغان»:

یکی دیگر از مدعیان مهدویت معاصر علیرضا پیغان است؛ علیرضا پیغان می گفت امام سیزدهم هستم!!

دادستان عمومی و انقلاب قم از اجرای حکم اعدام علیرضا پیغان یکی از مشهورترین شایان مدعی مهدویت خبر داد؛ علیرضا پیغان که در آبان ماه سال ۱۳۸۵ از سوی ماموران اداره کل اطلاعات قم بازداشت شده بود، یکی از اعدامیان پنجشنبه گذشته قم بوده است.

اتهام این اعدامی ۴۱ ساله خرافه پرستی عنوان و گزارش شده که او مولف یک کتاب ۶۰۰ صفحه‌ای و متهم به گردآوری ۲۱ مرد و ۲۹ زن در حال ترویج خرافه پرستی در قم بوده است.

علیرضا پیغان با شکایت دادستان قم به عنوان مدعی العموم از سوی شعبه اول دادگاه انقلاب قم محاکمه و به اتهام «مفسد فی الارض» به اعدام محکوم شده بود.

ادعای نامبرده این است که امام دوازدهم از دنیا رفته و قائم آل محمد [من هستم و همچنین از دیگر اعتقادات نامبرده این است که قبله به سمت مسجد جمکران که به گفته او محل دفن امام دوازدهم است تغییر کرده است!!].

(ر) پخش شایعه به نام مراجع:

انتشار شایعه‌ای در میان عوام به شدت گسترش یافت که موجبات نگرانی در میان منتظران واقعی از هدف شایعه پراکنی را فراهم کرد. موضوع شایعه مذکور دیدن رؤیای تولد قاتل امام عصر (ع) توسط یک مرجع تقلید بود که در این خبر، رؤیت چهره قاتل توسط این مرجع گرانقدر مورد تأکید قرار می‌گرفت. شایعه پراکنان که متأسفانه برخی عوامل توزیع محصولات فرهنگی نیز در گسترش آن نقش ایفا کردند، با چاپ علائمی از ظهور منجی آخرالزمان، مدعی می‌شوند: آیت‌الله العظمی ... هنگام وضو گرفتن بی‌هوش شده و پس از به هوش آمدن و جویا شدن حال ایشان، بیان می‌دارد که هم اکنون قاتل امام زمان (ع) به دنیا آمده و هنگام بی‌هوشی چهره او را در عالم رؤیا مشاهده کردم! خبر فوق در آذربایجان و اصفهان با شدت بیشتری منتشر و نظرهایی درباره شهروند ایرانی بودن این قاتل داده می‌شود که منجر به دلسردی مردم متدین برخی از این شهرها را فراهم می‌آورد. از همین رو یکی از شاگردان این مرجع تقلید جهان تشیع در ملاقات با ایشان موضوع را مطرح و از وی در خصوص صحت این شایعه سؤال می‌نماید که ایشان به شدت آنرا تکذیب می‌کند.

(ژ) ما از طرف امام زمان (ع) آمده ایم!

در ایام جنگ تحمیلی چند نفر دفتر امام رفتند و گفتند از طرف امام زمان (ع) آمده‌اند و پیامی برای حضرت امام دارند! با وساطت دو تن از مسئولین کشور به این چند نفر اجازه ملاقات با امام داده شد، ایشان در همان وهله اول پی به ریاکاری آنان بردند و با اشرافی که داشتند، بری روشن شدن موضوع برای دیگران، از آنها سه سؤال کردند و فرمودند که اگر شما با امام زمان (ع) ارتباط دارید پاسخ این سؤالات را از حضرت گرفته و برای من بیاورید.

اولا: از حضرت سؤال کنید که این عکسی که من در منزل دارم و عکس مورد علاقه من نیز می‌باشد، تصویر کیست؟

ثانیا: از حضرت پرسید رابطه حادث با قدیم (یک مساله علمی است) چیست؟

ثالثا: من چیزی گم کرده‌ام، مدتهاست که دنبالش می‌گردم، از حضرت پرسید گم شده من کجاست؟

آن افراد که ادعای ارتباط با امام زمان (ع) را داشتند پس از مدتی از پاسخگویی به سؤالات امام اظهار عجز کردند و مشخص شد که افراد صالحی نبوده.³³

³³. اندحجة الاسلام و المسلمین ری شهری؛ خاطرات سیاسی

س) دروایش و عرفا و صوفی های دروغگو:

از کسانی که خیلی دروغ می گویند، «دروایش و عارفان» جعلی هستند! کتابهای دروایش پراز دروغهای بزرگ است!

__ «ابن عربی» از رؤسای دروایش می گوید من خاتم اولیاء بوده و از حضرت محمد [بالاتر می باشم! ³⁴

__ «فضل الله حروفی» از دروایش می گوید من خدا و مظهر الوهیت هستم!

__ «شاه نعمت الله ولی» مدعی بود که من مهدی صاحب الزمانم!

__ «عبد السلام بصری» که از بزرگان صوفیه است؛ در اینجا ماجرای از او و دروغ هایش می آوریم:

مردان را درباره او (عبد السلام بصری) اعتقادهای عجیب و غریب بود و شیخ نیز در حيله کوتاهی نمی کرد و همه ادعایی می کرد و آن حشرات الارض هم قبول می کردند. عبدالسلام مبتلا به بیماری سلسله البول (ادرارش خود بخود می آمد!) بود و مرض خود را از مریدها پنهان می داشت .

روزی در مجلس او را بول گرفت و از شدت بول به خود می پیچید و رنگ به رنگ می شد. آخر قادر بر ضبط نشد و در لباس خود بول کرد و مریدها از سبب پیچ و تاب و تغییر حالت او سوال کردند؛ گفت: در دریای مغرب کشتی نزدیک به غرق شدن بود ، اهل کشتی مرا خواندند؛ من برای نجات آنها رفتم و آنها را از غرق نجات داده و برگشتم و این تری آب دریاست و لباس تر را به آنها نشان داد.

مریدها ریختند و آن رطوبت را به ریش و سبیل خود مالیدند و آن جامه را قطعه قطعه برای تیمن و تبرک بردند!

داستان هایی از اثرات جهل و نادانی:

فرمانده نادان

فرزند جاهل خلیفه

خوش سیمای جاهل

³⁴. فصوص الحکم .

قیس بن عاصم

ریش بلند

فرمانده نادان

یعقوب لیث صفار (م ۲۶۵) فرماندهی به نام (ابراهیم) داشت، با آنکه مردی دلاور و شجاع بود اما (

سخت نادان بود و جان خود را بر سر نادانی گذارد

روزی در فصل زمستان به نزد یعقوب لیث آمد، یعقوب دستور داد از لباس‌های زمستانی خودش به

ابراهیم بپوشانند

ابراهیم خدمتکاری داشت به نام (احمد بن عبدالله) که با ابراهیم دشمن بود

ابراهیم چون به خانه آمد احمد گفت: هیچ می دانی که یعقوب لیث هر که را لباس خودش دهد در

!آن هفته او را می کشد؟

ابراهیم گفت: نمی دانستم، علاج آن چیست؟ گفت: باید فرار کنیم. ابراهیم بدون تحقیق به حرف

خدمتکار تصمیم به فرار گرفت. احمد گفت: من هم نزد یعقوب لیث نمی مانم و از شما جدا نخواهم

شد و با شما فردا فرار می کنیم.

از آنجا احمد در خلوت نزد یعقوب لیث آمد و گفت: ابراهیم قصد دارد به سیستان برود و طغیان و

شورش کند.

یعقوب لیث فکر کرد و خواست فرمان فراهم کردن لشگری بدهد، که احمد گفت: مرا ماءمور سازید

. که خود تنها سر ابراهیم را بیاورم، یعقوب لیث هم اجازه داد

چون ابراهیم با سپاه خود قصد بیرون رفتن از شهر را کرد، احمد از قفا شمشیر بر ابراهیم زد و سر او را

برای یعقوب آورد

. یعقوب مقام ابراهیم فرمانده نادان خود را به احمد داد و نزد یعقوب بزرگ و محترم گشت

فرزند جاهل خلیفه

مهدی عباسی) سومین خلیفه عباسی پسری داشت به نام (ابراهیم) که شخصی منحرف بود و به)

خصوص نسبت به امیر مؤ منان علیه السلام کینه و عداوت داشت

روزی نزد ماءمون هفتمین خلیفه عباسی آمد و گفت: در خواب علی علیه السلام را دیدم، که با هم

راه می رفتیم تا به پلی رسیدیم، او مرا در عبور از آن پل مقدم می داشت

من به او گفتم: تو ادعا می کنی که امیر بر مردم هستی، ولی ما از تو به مقام امارت سزاوارتر می باشیم،

او به من پاسخ رسا و کاملی نداد

ماءمون گفت: آن حضرت به تو چه پاسخی داد؟ گفت: چند بار به من به این نوع (سلاما سلاما) سلام

کرد.

ماءمون گفت: سوگند به خدا حضرت رساترین پاسخ را به تو داده است. ابراهیم گفت: چطور؟

ماءمون گفت: تو را جاهل و نادانی که قابل پاسخ نیستی معرفی کرد، چرا که در قرآن در وصف

بندگان خاص خود می فرماید: (بندگان خاص خداوند رحمان آنها هستند که با آرامش و بی تکبر بر

زمین راه می روند، هنگامی که جاهلان آن ها را مخاطب سازند، در پاسخ آن ها سلام گویند که نشانه

بی اعتنائی توأم با بزرگواری است

بنابراین علی علیه السلام تو را آدم جاهل معرفی کرده، از این رو که به پیروی از قرآن با جاهل سبک

مغز این گونه باید برخورد کرد

خوش سیمای جاهل

مردی خوش سیما به مجلس (ابویوسف کوفی) (م ۱۸۲) قاضی هارون الرشید آمد، قاضی او را احترام

و تعظیم کرد. او در آن مجلس بسیار ساکت و خاموش بود. قاضی گمان برد که او با این وجاهت و

سکوت دارای فضل و کمالی باشد

قاضی گفت: سخنی بفرمائید؟ گفت: برای تحقیق مسأله ای آمده ام و سوالی دارم. قاضی گفت: آنچه

دانم جواب گویم

گفت: روزه دار کی روزی را افطار کند؟ در جواب گفت: وقتی که آفتاب غروب کند

مرد گفت: شاید تا نیمه شب آفتاب غروب نکند؟ قاضی خندید و گفت: چه نیکو گفته است. شاعر

(جریر بن عطیه) (از شعرای عصر بنی امیه (م ۱۱۰) خاموشی زینت برای مردی است که ضعیف و

نادان است) و به درستی که صحیفه عقل مرد از سخن گفتن او معلوم شود، همچنان بی عقلی او هم

از سخن گفتن ظاهر شود) پس پی به جاهل بودن مرد خوش سیما برد

قیس بن عاصم

قیس بن عاصم) در ایام جاهلیت از اشراف و رؤساء قبائل بود، پس از ظهور اسلام ایمان آورد. (

روزی در سنین پیری به منظور جستجوی راه جبران خطاهای گذشته شرفیاب محضر رسول اکرم صلی

الله علیه و آله و سلم گردید و گفت: در گذشته جهل، بسیاری از پدران را بر آن داشت که با دست

خویش دختران بی گناه خود را زنده به گور سازند. من دوازده دخترم را در جاهلیت به فاصله نزدیک

به هم زنده به گور کردم. سیزدهمین دخترم را زخم پنهانی زائید و چنین وانمود کرد که نوزاد مرده به

دنيا آمده، اما در پنهانی او را نزد اقوام خود فرستاد

سال‌ها گذشت تا روزی ناگهان از سفری باز گشتم، دختری خرد سال را در خانه‌ام دیدم، چون

.شبهاتی به فرزندانم داشت به تردید افتادم و بالاخره دانستم او دختر من است

بی‌درنگ دختر را که زار زار می‌گریست کشان کشان به نقطه دوری برده و به ناله‌های او متاثر

نمی‌شدم؛ و می‌گفت: من به نزد دائی‌های خود باز می‌گردم و دیگر بر سر سفره تو نمی‌نشینم، اعتنا

.نکردم و زنده به گورش نمودم

قیس پس از نقل این ماجرا دید قطرات اشک از چشمهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرو

می‌ریزد و با خود زمزمه می‌فرمود: کسی که رحم نکند بر او رحم نشود، و سپس به قیس خطاب کرد

!و فرمود: روز بدی در پیش داری

قیس پرسید اینک برای تخفیف بار گناه‌م چه کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به عدد

.دخترانی که کشته ای کنیزی آزاد کن

جاحظ بصری) (م ۲۴۹) که در هر رشته از علوم کتابی نوشته است، گفت: روزی ماءمون عباسی با (

عده ای بر جایگاهی نشسته بودند و از هر بابی صحبت می کردند. یکی گفت: (هر کس ریش او دراز

بود احمق است) عده گفتند: ما به خلاف عده ای ریش بلند دیده ایم که مردمان زیرک بودند

ماءمون گفت: امکان ندارد. در این هنگام مردی ریش دراز، آستین گشاد و نشسته بر شتر وارد شد.

ماءمون برای تفهیم مطلب، او را احضار کرد و گفت: نامت چیست؟ عرض کرد: ابوحمدویه، گفت:

کنیه ات چیست؟ عرض کرد: علویه، ماءمون به حاضران گفت: مردی را که نام و کنیه را نداند، باقی

افعال او نظیر این جهالت است. پس از او سوال کرد: چه کار می کنی؟ عرض کرد: مردی فقیهم و در

علوم تبحر دارم اگر امیر خواهد از من مسأله ای بپرسد

ماءمون گفت: مردی گوسفندی به یکی فروخت و مشتری گوسفند را تحویل گرفت. هنوز پول آن را

نداده ناگاه گوسفند پشکلی (سرگین) انداخت و بر چشم یک نفر افتاد و چشم آن شخص کور شد،

دیه چشم بر چه کسی واجب است؟

مرد ریش بلند کمی فکر کرد و گفت: دیه چشم بر فروشنده است نه مشتری

حاضرین گفتند: چرا؟

گفت: چون فروشنده، مشتری را خبر نداد که در محل دفع مدفوع گوسفند منجنیق نهاده‌اند و سنگ

می‌اندازد تا خود را نگاه بدارد

ماءمون و حاضران خندیدند، و او را چیزی داد و برفت و بعد ماءمون گفت: صدق سخن من شما را

معلوم شد که بزرگان گفته‌اند دراز ریش احمق بود

تحقیقی درباره واژه جهل و مترادف او در قرآن و روایات

جهل در قرآن

این کلمه ریشه در قرآن کریم دارد و برای اولین بار در آیات مدنی مطرح گردید. در قرآن مشتقات اسمی و فعلی آن به صورت جاهل، جاهلون، جاهلین، جهالة، یجهلون، تجهلون و جهول بکار رفته است. در اینجا برخی از آیات که مشتقات واژه «جهل» در آنها آمده، ذکر می شود

خداوند در قرآن می فرماید: «(یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه این ها مرا به سوی آن می خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازگردانی به سوی آنان متمایل خواهم (شد و از جاهلان خواهم بود)». (سوره یوسف / ۳۳)

از این آیه استنباط می شود که گناه موجب سلب علوم خدای است و جهل تنها بیسوادی نیست بلکه [انتخاب لذت آنی و چشم پوشی از رضای خداوند نیز جهل محض است]. ۷

در ادامه آمده است: «گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید، آنگاه که جاهل بودید؟!». (سوره یوسف / ۸۹)

در این آیه، جهل تنها به معنای ندانستن نیست بلکه غلبه هوس‌ها و نوعی بی‌توجهی است. انسان [گناهکار هر چند عالم باشد، جاهل است. چون توجه ندارد و آتش دوزخ را برای خودش می‌خرد]. ۸

در آیه دیگری آمده است: «و (به یاد آورید) هنگامی را که حضرت موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می‌دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه‌ای از بدن آن را به مقتولی که قاتلش شناخته نشده بزنید تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد). گفتند: آیا ما را (مسخره می‌کنی؟ (موسی) گفت: به خدا پناه می‌برم از اینکه از جاهلان باشم!». (سوره بقره/ ۶۷)

این تعبیر بیانگر آن است که استهزای دیگران جز کار عناصر نادان نیست. چون استهزاء کنندگان یا آفرینش فرد یا کردار و رفتارهای او را به مسخره می‌گیرند و چون موضوع آفرینش و زشتی و زیبایی افراد از آن خداست بنابراین هیچ یک از آن‌ها در خور استهزاء نیست. با این بیان انجام این عمل زشت [فقط توسط افراد نادان انجام پذیر است و استهزاء در موضع حکم و بیان شریعت از نادانان است]. ۹

جهل در روایات

جهل در روایات پیامبر و امامان شیعه نیز بسیار مورد توجه قرار گرفته است. در بیشتر این احادیث، [جهل به عنوان وصفی در مقابل عقل معرفی شده است]. ۱۰

در این احادیث از صفات و حالاتی که به جاهل نسبت داده می شود نظیر: شقی، فریبکار، خودپسند، [۱۱] ظالم، تجاوزگری، سخن گفتن بدون تدبیر و روی گرداندن از فضائل [۱۲] و نیز تقابلی که میان عقل و جاهل نهاده می شود، می توان استنباط کرد که جاهل نوعی حالت اخلاقی منفی است.

در حدیثی از حضرت امام علی علیه السلام که در آن به امام حسن علیه السلام سفارش شده که در مقابل جاهل، حلم پیشه کند؛ صریحاً حلم به معنای عقل و جاهل مقابل هم قرار گرفته اند. [۱۳] در این [احادیث، جاهل شدیدترین نوع فقر و دشمن آدمیان تلقی شده است. [۱۴]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی حتی عبادت جاهل را در مرتبه ای پایین تر از کارهای عادی [فرد عاقل می داند. [۱۵]

در برخی احادیث، تکبر، آلت دست جاهل قلمداد شده است و تجسس کردن در اموری که به فرد [مربوط نیست را از نشانه های جاهل معرفی کرده است. [۱۶]

امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید: «پایین ترین مرتبه جاهل این است که فرد جاهل بدون [شایستگی ادعای علم کند، مرتبه میانی آن، جاهل به جاهل و بالاترین آن انکار علم است». [۱۷]

[و به فرموده حضرت علی علیه السلام: «آدمیان دشمن آن چیزی هستند که نمی دانند». [۱۸]

«امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر می فرماید: «خداوند، دشمن پیر جاهل و نادان است».

مرحوم مجلسی، در توضیح این حدیث یادآور می شود که دلیل اختصاص یافتن جهل به پیر در این

[حدیث، این است که وی در طول زمان می توانست جهل خود را رفع کند]. ۱۹

منابع:

1. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴، چ سوم، ج ۱۱، ص ۱۲۹.
2. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۱۳۱. [↑پرش به بالا](#)
3. مهیار، رضا؛ فرهنگ ابجدی عربی-فارسی، ص ۵۴ [↑پرش به بالا](#)
4. قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱، چ ۶، ج ۲، ص ۸۱ [↑پرش به بالا](#)
5. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، دمشق بیروت، دار العلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲، [↑پرش به بالا](#) چاپ اول، ص ۲۰۹.
6. نراقی، ملا احمد؛ معراج السعاده، قم، انتشارات، ۱۳۷۱، چ اول، ص ۵۴ [↑پرش به بالا](#)
7. قرائتی، محسن؛ تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، ۱۳۸۳، چ ۱۱، ج ۶، ص ۵۶ [↑پرش به بالا](#)
8. همان/ ص ۱۱۴ [↑پرش به بالا](#)
9. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲، چ سوم، ج ۱، [↑پرش به بالا](#) ص ۲۹۸.
10. برای نمونه مراجعه کنید به کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۹-۱۰ [↑پرش به بالا](#)
11. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷۰ [↑پرش به بالا](#)
12. ابن شعبه؛ تحف العقول عن آل الرسول، چاپ غفاری، قم، ۱۳۶۳ ش، ص ۲۹ [↑پرش به بالا](#)
13. همان، ص ۲۲۲ [↑پرش به بالا](#)
14. برقی، احمد بن محمد؛ المحاسن، چاپ ارموی، قم، ۱۳۳۱، ج ۱، ص ۱۹۴ [↑پرش به بالا](#)
15. همان، ج ۱، ص ۱۹۳ [↑پرش به بالا](#)
16. ابن شعبه، همان، ص ۳۱۷ [↑پرش به بالا](#)
17. مجلسی، بحار الانوار، بیروت-لبنان، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۹۳ [↑پرش به بالا](#)
18. همان، ص ۹۴ [↑پرش به بالا](#)
19. همان، ص ۹۰ [↑پرش به بالا](#)

کلمات کلیدی: قرآن، جهل، جهالت، مذمت جاهل، تأثیرات جهل و زدودن آن

نویسنده: روح الله رضائی

که در فارسی به [1] جهل در اصل به دو معنا آمده: مخالف علم، یعنی فعلی را بدون علم انجام دادن

[4]. سفاهت و بی‌اعتنائی معنا شده است [3] دوم به حماقت، [2] نادانی تعبیر شده،

و راغب معنای جهل را بر سه صورت بیان کرده: 1. خالی بودن نفس از علم که معنای اصلی جهل

است؛ 2. اعتقاد غلط و غیرواقع؛ 3. اعمال غلط و غیرحقیقی (با اعتقاد صحیح باشد یا فاسد)؛ مانند

[5]. کسی که نمازش را به عمد ترک می‌کند

جهل از دیدگاه قرآن

ماده‌ی "جهل" در قرآن کریم 24 بار به کار رفته و بنابر آنچه بیان شد، جهل دو بُعدی است؛ یک

مرتبه جهل در برابر علم است و در مرتبه‌ی بعدی جهل در برابر عقل؛ یعنی شخصی خودش را به

جهالت بزند و به علم خود عمل نکند که در این مقاله هر دو بُعد مدنظر بوده و مورد بررسی قرار

:گرفته و با اشاراتی کوتاه بر مباحث جهل و جهالت در قرآن پرداخته شده است

انسان جهول در قرآن

:خداوند در قرآن، انسان را بسیار جاهل خوانده و فرموده

[6] «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا...»

«او (انسان) بسیار ظالم و جاهل بود...»

این جمله از آیه‌ی شریفه تعلیل بر تحمل انسان بر پذیرش امانت دین خداست که دو نظریه در معنای

:آن بیان شده است

منظور از ظلوم و جهول، شأنت و زمینه‌ی ظلم و جهل است؛ توضیح اینکه امانتداری دین، باید به 1. کسی داده شود که عادل و عالم باشد و کسی این قابلیت را دارد که ظالم و جاهل نیز بتواند باشد؛ پس این که می‌گوید: ظالم و جاهل است، یعنی لیاقت این را دارد که امانت دین به او داده شود. (اگر [7]). (به درستی آن را انجام داد، عادل و عالم و گر نه ظالم و جاهل است

این توصیف‌ها به خاطر عدم آگاهی غالب انسان‌ها از قدر و منزلت از این مقام عظیم است که به 2. خود ستم می‌کند؛ همان کاری که از آغاز در نسل آدم به وسیله "قابیل" شروع شد و هم اکنون نیز [8]. ادامه دارد

مذمت جاهل در قرآن

در قرآن، انسان جاهل از حیث مذمت بر دو قسم است: جاهلی که مورد مذمت واقع شده - غالب آیات اینچنین است - و جاهلی که مذمت نشده است

مذمت جاهل در غالب آیات، به دلیل مقصر بودن جاهل در جهل و سفاهت خودش است که مستحق ذم بوده و در این مقاله مورد بحث قرار گرفته؛ در مقابل آیاتی است که جاهل را سرزنش نکرده، به :مانند آیه‌ی [9]. این دلیل که جاهل در جهل خود مقصر نیست

[10] «... يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ...»

«...از شدت خویشندن داری (این نیازمندان)، افراد ناآگاه آنها را بی‌نیاز می‌پندارند...»

آیه‌ی مذکور بیان صفات فقرائی است که باید مورد انفاق قرار بگیرند که یکی از صفاتشان اینست که [11]. افراد نادان و بی‌اطلاع از حال آنها غافل بوده و آنها را از شدت عفاف، غنی می‌پندارند

آثار جهل در وجود انسان

جهل در وجود انسان‌ها با گذشت زمان ریشه دوانیده و با تأثیرات منفی عمیق، آن‌ها را در گمراهی :شدید قرار می‌دهد. از جمله‌ی آن

1: نقش جهل در بت پرستی

خداوند در قرآن کریم می فرماید

[12] «قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»

به موسی گفتند: تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آنها معبودان (و خدایانی) دارند! «
»!گفت: شما جمعیتی جاهل و نادان هستید

این آیه به صراحت بیانگر اینست که سرچشمه‌ی بت پرستی، جهل و نادانی بشر است؛ از یک طرف جهل او نسبت به خداوند و عدم شناخت ذات پاک او بر اینکه هیچگونه شبیه و نظیر و ماندی برای او تصور نمی شود؛ از سوی دیگر جهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان، که گاهی حوادث را به یک سلسله علل خیالی و خرافی مثل "بت"، نسبت می دهد؛ و از سوی سوم جهل انسان به جهان ماوراء طبیعت و کوتاهی فکر او، تا آنجا که خارج از مسائل حسی را باور نمی کند. این "نادانی‌ها" در [13]. طول تاریخ، انباشته شده و سرچشمه‌ی بت پرستی شده اند

2: نقش جهل در انکار دین

یکی دیگر از تأثیرات جهل که قرآن به آن اشاره فرموده، انکار و ردّ دین و مظاهر آن می باشد؛ مانند انکار قرآن کریم که در واقع عامل انکار، جهل و عدم آگاهی انسان‌ها از محتوا و حقیقت آن بوده و قرآن آن‌ها را از جمله‌ی ظالمان شمرده و می فرماید

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ «
[14]» الظَّالِمِينَ

ولی آنها از روی علم و دانش قرآن را انکار نکردند؛ بلکه چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از «
آن نداشتند، و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است. پیشینیان آنها نیز همین گونه تکذیب کردند؛
»!پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود

در حقیقت بشر هیچگونه دلیلی بر نفی دین، مبدء، معاد و... ندارد و تنها جهل و عدم آگاهی اوست [15]. که ناشی از خرافات و تقلید از مذهب نیاکان بوده و سد راهشان شده است

3. نقش جهل در اختلاف و جدایی

تفرقه ناشی از جهل و نادانی است؛ چرا که جهل عامل شرک بوده و شرک عامل پراکندگی

[16] «تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ...»

آنها را متحد می‌پنداری، در حالی که دل‌هایشان پراکنده است این به خاطر آن است که آنها قومی ... «!هستند که تعقل نمی‌کنند

دل‌های کسانی که بخلاف عقل عمل کنند، پراکنده بوده و با هم اختلاف دارند؛ چون اهداف و هواها مختلف و متفاوت بوده و حال آنکه داعی عقل یکی است؛ عقلی که دعوت به سوی طاعت خدا و نیکی کردن در فعل می‌کند، یاران خود را به یک سو برده و آنها را از تفرقه و جدایی بر هذر [17]. می‌دارد

نقش جهل در کفر 4.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ [18] «لَا يَهْتَدُونَ»

و هنگامی که به آنها گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید! می‌گویند: نه، ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم، پیروی می‌نماییم. آیا اگر پدران آنها، چیزی نمی‌فهمیدند و هدایت «!نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟

کافران زمان پیامبر یکی از دلایلی که برای کفر خود می‌آوردند و آن را توجیحی در برابر پیامبر قرار می‌دادند، پیروی از نیاکانشان بود. خداوند در برابر استدلال آنان می‌فرماید: نباید انسان بدون اندیشه از کسی پیروی کند؛ بلکه باید اندیشه کند؛ چون کسانی که از آنها پیروی می‌کنید، شاید جاهل بوده‌اند [19]. و هدایت نیافته‌اند و به راه اشتباه رفتند

صفات جاهلان از منظر قرآن

یکی از مباحثی که در قرآن کریم باید مورد توجه قرار گیرد، صفاتی است که قرآن کریم برای جاهلان به کار برده است. این صفات را اینگونه می توان بیان نمود

1: استهزاء و مسخره کردن

یکی از صفات نادانان در قرآن کریم مسخره کردن است که قرآن در دو آیه، این صفت را جزء صفات جاهلان شمرده

[20] «وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَ لَعِبًا ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»

آنها هنگامی که (اذان می گوید، و مردم را) به نماز فرا می خوانید، آن را به مسخره و بازی می گیرند «این بخاطر آن است که آنها جمعی نابخردند

در این آیه، علت اینکه کفار نماز را به مسخره می گرفتند، سبکسری و نادانی آنها بیان شده؛ چون آنان به اعمال دینی و عبادت حقیقی نمی توانند بنگرند و فواید آن را که انسان را به خدای متعال نزدیک کرده و تحصیل سعادت دنیوی و اخروی بوده، درک کنند

دومین آیه ای که در این زمینه قابل استدلال است، مربوط به جریان حضرت موسی و ذبح گاو بنی اسرائیل است که آنها این امر الهی را تمسخر می دانستند

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوءًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ «[22] مِنْ الْجَاهِلِينَ»

و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید، تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد). گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ (موسی) گفت: به «!خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم

این آیه نشان می‌دهد که استهزا نمودن و مسخره کردن، کار افراد نادان و جاهل است که پیامبران به بازی گرفتن دیگران کار مردم پست و نادانان است؛ کسانی ^[23] الهی هرگز نادان و جاهل نبودند که جاهل وجود آنان را فرا گرفته و موجب تمسخر دیگران شده که در حقیقت، جهالت به ارزش و مقام انسانیت دارند که نه به خود ارزش قائلند و نه به دیگران و در واقع به مقام انسانی احترام ^[24] نمی‌گذارند.

2. توقع بیجا

یکی دیگر از صفاتی که قرآن برای جاهلان بیان کرده، داشتن توقع و خواسته‌های بیجاست که معقول و مناسب نیست

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ «
^[25]» مِنْ الْجَاهِلِينَ

فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است [فرد ناشایسته‌ای است]! پس، آنچه را «
»! از آن آگاه نیستی، از من مخواه! من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی

در حقیقت اگر حضرت نوح(ع) در سخن خود درخواست نجات فرزندش (کنعان) را کرده بود، از جاهلان می‌شد؛ چون درخواستی بود که از حقیقت و واقعیت آن آگاه نبوده و خواسته‌ی بیجا بشمار می‌آمد. البته حضرت نوح هیچگاه چنین خواسته‌ای را مطرح ننمود، به دلیل اینکه خدای تعالی بعد از ^[26] نهی، ایشان را موظف فرمود که زنهار با این سؤال از جاهلان مباحی

3. آلوده به گناه

از جمله صفاتی که می‌توان از قرآن برای جاهلان اخذ کرد، ناتوانی در برابر وسوسه‌های شیطانی و شهوات است

قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ «
^[27]» مِنْ الْجَاهِلِينَ

یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن می خوانند! و «اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم!» بود

آیه بیان گر اینست که کار زشت و گناه در محضر خداوند از کسانی سر می زند که در جهل به سر و یا علم به اوامر و نواهی الهی دارند، اما به [28] می برند؛ کسانی که از حقوق و حدود الهی غافلند؛ [29]. علم خود عمل نکرده و خودشان را به جهالت زده اند که اینان نیز از نظر قرآن جزء جاهلاتند

راه های زدودن جهل در آینه ی قرآن

در قرآن کریم برای زدودن جهل راه هایی بیان شده که به اهم آنها اشاره می کنیم

1. تحقیق و تبیین

یکی از راه های زدودن جهل، تحقیق و تبیین است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ «
[30]» نَادِمِينَ

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره ی آن تحقیق «!کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده ی خود پشیمان شوید

اینکه در آیه ی شریفه دستور به تحقیق و بررسی خبر فاسق را به عدم ضرر رساندن به برخی افراد [31]. تعلیل نموده، لازمه ی این امر در حقیقت، رفع جهالت است

2. پرسش دانایان

[32] «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»

و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می کردیم، نفرستادیم! اگر نمی دانید، از آگاهان پرسید (تا «!(تعجب نکنید از اینکه پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است

درست است که طبق احادیث و آیات دیگر، مراد از "اهل ذکر" ائمه‌ی اطهار می‌باشند، اما این اختصاص با عمومیت آیه منافات ندارد به اینکه اهل بیت علیهم السلام مصداق اتم و اکمل باشند. بنابراین پرسش از اهل خبره برای جاهل، به حکم عقل بوده و رجوع جاهل به عالم در حقیقت، ارشاد [33] به حکم عقلی است

3. بینش و بصیرت

یکی دیگر از راه‌هایی که برای مقابله با جهل و جهالت می‌توان از قرآن کریم استخراج کرد، کسب بینش و بصیرت می‌باشد؛ چرا که ثمره‌ی عدم بینش، جهل و نادانی است

[34] «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمْى فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»

مَثَل (تو در دعوت) کافران، بسان کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال «خطر»، صدا می‌زند، ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی‌شنوند (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک «نمی‌کنند. این کافران، در واقع) کر و لال و نابینا هستند از این رو چیزی نمی‌فهمند

منظور از کری، گنگی و کوری در اینجا بُعد معنوی و روحانی است که همان بینش و بصیرت بوده که نتیجه‌ی آن، منتفی شدن عقل و عدم تمیز و تشخیص خواهد بود؛ و راه درمان این جهالت، کسب بینش و بصیرت است [35]

: منابع

- فراهیدی، خلیل بن احمد؛ العین، قم، هجرت، 1410 ق، چاپ دوم، ج 3، ص 390 و ابن منظور، [1].
محمد بن مکرم؛ لسان العرب، بیروت، دارصادر، 1414 ق، چاپ سوم، ج 11، ص 129 و طریحی،
فخرالدین؛ مجمع البحرین، تهران، کتابفروشی مرتضوی، 1375 ش، چاپ سوم، ج 5، ص 345
قرشی، سید علی اکبر؛ قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1371 ش، چاپ ششم، ج 2، [2].
ص 80.

مهیار، رضا؛ فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، بی تا، بی جا، ص 287. [3]

قاموس قرآن، ج 2، ص 80. [4]

راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، دمشق بیروت، دارالعلم [5].
الدارالشامیه، 1412ق، چاپ اول، ص 209

أحزاب/ 72. [6]

طباطبائی (علامه)، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه ی مدرسین حوزه علمیه [7].
قم، 1374ش، چاپ پنجم، ج 16، ص 349-351 و قرشی، سید علی اکبر؛ تفسیر احسن الحدیث،
تهران، بنیاد بعثت، 1377ش، چاپ سوم، ج 8، ص 402

مکارم شیرازی، ناصر و همکاران؛ تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیه، 1374ش، چاپ [8].
اول، ج 17، ص 456

مفردات راغب، ص 209. [9]

بقره/ 273. [10]

تفسیر نمونه، ج 2، ص 356 و 357. [11]

اعراف/ 138. [12]

تفسیر نمونه، ج 6، ص 335. [13]

یونس/ 39. [14]

تفسیر نمونه، ج 8، ص 295. [15]

الحشر/ 14. [16]

طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، 1372ش، چاپ [17].
سوم، ج 9، ص 396

بقره/170 . [18]

تفسیر المیزان، ج 1، ص 419. [19]

مائده/58. [20]

تفسیر المیزان، ج 6، ص 28 و تفسیر نمونه، ج 4، ص 437 و مصطفوی، حسن؛ تفسیر روشن، [21].
تهران، مرکز نشر کتاب، 1380ش، چاپ اول، ج 7، ص 134

بقره/67. [22]

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 274 و رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعد؛ کشف [23].
الأسرار و عدة الأبرار، تهران، امیر کبیر، 1371ش، چاپ پنجم، ج 1، ص 226

طالقانی، سید محمود؛ پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار، 1362ش، چاپ چهارم، [24].
ج 1، ص 190

هود/46. [25]

تفسیر المیزان، ج 10، ص 237. [26]

یوسف/33. [27]

کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج 5، ص 64. [28]

طبرسی، فضل بن حسن؛ تفسیر جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، [29].
1377ش، چاپ اول، ج 2، ص 188

حجرات/6. [30]

تفسیر المیزان، ج 18، ص 311-312. [31]

نحل/43. [32]

طیب، سید عبدالحسین؛ اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهرآن، اسلام، 1378ش، چاپ دوم، [33].
ج.8، ص 128

بقره/171. [34].

تفسیر روشن، ج 2، ص 325. [35].

مصادیق جهل و نادانی :

- 1- حرف پیامبران و امامان و علما را قبول نمی کند مانند قوم موسی: مردم به موسی (ع) گفتند: یا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» (اعراف/138) یعنی ای موسی (ع) برای ما خدایی درست کن که ما او را بینیم و مجسمه‌ای باشد. حضرت موسی فرمود: «قَالَ إِنَّكُمْ» به درستی که شما قوم و گروهی «تَجْهَلُونَ» جاهل هستید، «قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» جهل زمینه فرهنگی گناه است.
- 2- وقتی قرآن را بر سر نیزه کردند، هر چه حضرت امیر فریاد زد که قرآن ناطق من هستم؛ گفتند: نه! قرآن سر نیزه کردند که ما نمی‌جنگیم. جاهل اینگونه است. 3- از افراد منحرف پیروی می‌کنند: قرآن می‌فرماید: «لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (سبأ/31) 4- خصوصیات افراد جاهل از زبان پیامبر اسلام: در سفینه البحار به طور کامل آمده است. پیغمبر (ص) فرمود: نشانه جاهل این است که وقتی با او رفیق می‌شوی، ذلیلت می‌کند «وَإِنْ اغْتَرَلْتَهُ شَتَمَكَ» اگر او را ترک کنی به تو فحش می‌دهد. آدم جاهل نیش می‌زند. «وَإِنْ أَعْطَاكَ مَنْ عَلَىكَ» اگر چیزی به تو بدهد منت می‌گذارد. «وَإِنْ أُعْطِيَتْهُ كَفَرَكَ» اگر تو به او کمک کنی، کفران می‌کند. نمک می‌خورد و نمکدان می‌شکند. «وَإِنْ أُسْرَرَتْ إِلَيْهِ خَانَكَ» در راز تو خیانت می‌کند و به تو تهمت می‌زند. «وَإِنْ اسْتَعْنَى بِطَيْرٍ» پول دار می‌شود، از خوشحالی بالا می‌پرد و ظرفیت ندارد. «وَإِنْ افْتَقَرَ جَحَدَ نِعْمَةَ اللَّهِ» اگر دو روز پول گیرش نیاید به تمام هستی و نیستی فحش می‌دهد. آدم‌های پست و جاهل هستند. «وَإِنْ فَرِحَ أُسْرَفَ وَطَغَى» اگر خوشحال شد، خیلی بد مستی می‌کند.....

خصوصیات دیگر افراد جاهل

به دعانویس و فالگیر مراجعه می کنند... 2- اهل سوال کردن از علما و آگاهان نیست.. 3- ادعای 1- مدعیان دروغین را زود باور می نماید... 4- به خرافات و رسم و رسومات الکی پای بند است.. 5- درباره احکام دین اطلاعات بسیار کمی دارد.. 6- زود از افراد بد تاثیر می پذیرند. 7- میگویند پدران ما چون این روش را داشتند ما هم باید راه آنها را ببریم ولی قرآن می گوید اگر پدران شما نادان بودند شما هم می خواهید نادان باشید؟

اثار و ضررهای جهل و نادانی

1. علم و عقل دوست انسان و جهل دشمن انسان است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می فرماید: لا فقر أشد من الجهل، و امیر مومنان (ع) می فرماید: أعظم المصائب الجهل؛ امام علی (ع) می فرماید: کم من عزیز أذله جهله؛ چه بسیار عزیزی که، نادانی اش او را خوار ساخت. امیر مومنان (ع) می فرماید: الجهل مُمیتُ الحياءِ و مُخِلِدُ الشقاء؛ نادانی، مایه مرگ زندگان و دوام بدبختی است. رسول خدا (ص) در این باره می فرماید: إن الجاهل من عصی الله وإن كان جميل المنظر عظیم الخطر؛ نادان کسی است که نافرمانی خدا کند، اگر چه زیبا چهره و دارای موقعیتی بزرگ باشد. امام علی (ع) به آن اشاره داشته و می فرماید: لا تری الجاهل إلا مُفْرِطاً أو مُفَرِّطاً؛ همیشه جاهل یا افراط گر و تجاوزکار و یا کندرو و تفريط کننده است. امام علی (علیه السلام): «حرص و طمع و بخل، نتیجه نادانی است»؛ الجهل أصل كل شر؛

بر اثر جهالت است که عده ای از مردم در بعضی کشورها گاو یا بتهای مختلف را می پرستند. بر اثر جهالت است که عده ای شیطان پرست می شوند! بر اثر جهالت است که عده ای منافق می شوند و بر علیه ملت خود می جنگند! بر اثر جهالت است که شخصیتی مانند اشرفی اصفهانی که شصت سال

زیارت عاشورایش ترک نشد را در حال رفتن به نماز جمعه به شهادت می رسانند!بر اثر جهالت است که یک فرد جلیقه انفجار می بندد و خود را در بین عده ای بیگناه منفجر می کند بخیال اینکه با این کار وارد بهشت می شود! تازه قاشق و چنگال باخود می برد که در بهشت پلو بخورد!بر اثر جهالت است که عده ای از مردم نزد فالگیرها و دعانویس ها می روند بخیال اینکه اونها می توانند مشکلشان را حل کنند!بر اثر جهالت است که عده ای دنبال خرافات می روند!بر اثر جهالت است که تا خانمی ادعا می کند با فلان معصوم ارتباط دارد هزاران نفر راهی زیارت او و گرفتن حاجت می شوند!بر اثر جهالت است که ابن ملجم ها و شمرها شخصیت های بزرگ عالم بشریت را به قتل می رسانند!بر اثر جهالت است که عده زیادی از مردم گول دنیا را می خورند و برای رسیدن به ان انواع کارهای زشت انجام می دهند!بر اثر جهالت است که برادر با برادر سر مسائل بی اهمیت دشمنی می ورزد.بر اثر جهالت است که بجای اسان گیری در ازدواج دخترها و پسرها،موانع فراوانی ایجاد می کنند تا شاهد پایین آمدن امار ازدواج ها و بالارفتن امار طلاق ها باشیم.بر اثر جهالت است که چند میلیون نفر خود را به مواد مخدر معتاد می کنند تا همه چیز خود را از دست بدهند.بر اثر جهالت است که در کشورما 15میلیون پرونده شکایت در دادگاه ها وجود دارد!بخاطر جهل و نادانی است که مردم در زمان وجود امامان،از دور انها پراکنده شدند و سراغ افراد نالایق جمع شدند که امام صادق بفرماید تعجب از مردمی که اب شیرین نهر را رها کرده و از اب گندیده گودال ها می نوشند!بخاطر جهل و نادانی است که دختر یا پسری بخاطر نرسیدن به فرد مورد علاقه اش خود را می کشد درحالی که انسان می تواند به درجات بالای معنوی دست پیدا کند

خرافات خرافات: خوابنامه هایی با نامهایی چون خادم باشی، شیخ احمد، و... منتشر می شود که با تحریک دشمنان اسلام و به دست افراد مرموزی پخش می شود، [3] برای ایجاد تزلزل در عقاید مسلمانان. آیة الله مکارم در سر درس خارج فقه مورخ 29 رجب 1417 می فرمودند

از اول طلبگی این خوابنامه ها را می دیدم و می دانم که وجود خارجی ندارد و دست های اجانب در کار است برای تضعیف عقاید و باورهای مردم.

در اینجا به چند نمونه از خواب نامه های جعلی! اشاره می شود

1. روزی امام رضا علیه السلام به خواب یکی از روحانیون آمد و فرمود به زنها بگو با صورت آرایش کرده و جوراب نازک وارد حرم نشوید هر کس این نوشته را بخواند و بر روی یکی از کتابهای حرم یا مساجد بنویسد بعد از هفت شب امام رضا علیه السلام به خوابش می آید و حاجتش را برآورده می سازد.

2. شبی حضرت علی علیه السلام به خواب یکی از روحانیون می آید و می فرماید: به زنان بگو با جوراب نازک و آرایش وارد حرم نشوید هر کس این نوشته را بخواند باید سه بار در کتب حرم بنویسد تا حاجتش برآورده شود

3. از شهر مدینه حاج شیخ احمد این وصیت نامه را فرستاده است در آن نوشته شده است که در شب جمعه من در مدینه قرآن تلاوت می کردم که به خواب رفتم دیدم که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و

سلم تشریف آوردند و فرمودند که در این هفته شصت هزار نفر مرده است از آنها یک نفر هم ایمان نداشتند خیلی دوران بدی آمده است. زن ها حجاب اسلامی را رعایت نمی کنند سرمایه داران به مستضعفان کمک نمی کنند فرزندان به حرف پدر و مادرشان گوش نمی دهند سرمایه داران به حج نمی روند، و زکات نمی دهند شما ای شیخ احمد به مردم دنیا اعلام کنید که نیکوکار و پرهیزکار باشند چون که قیامت نزدیک است در آسمان یک ستاره ظاهر خواهد شد و بعد از آن دروازه توبه بر روی شما بسته می شود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است هر کس این وصیت نامه را بخواند و یا آن را چاپ کرده از جایی به جای دیگر برساند در روز قیامت من به شفاعت آن شخص می آیم و خداوند به خانواده او راه بهشت رانشان می دهد و باز فرموده اند کسی که این وصیت نامه را تقسیم نکند خداوند او را از رحمت خود محروم می کند و هر کس که این وصیت نامه را نقل نکرده و به دیگران نرساند خداوند او را از رحمت خود محروم می کند و هر کس که این وصیت نامه را نقل کرده و به دیگران برساند خداوند او را از رحمت خود بهره مند و سعادتمند می گرداند کسی که بدهکار باشد این برگه را چاپ کرده و به دیگران برساند انشاءالله بدهکاریش تمام می شود. حاجتمند به مرادش می رسد شیخ احمد گفته است اگر این گفته دروغ باشد خداوند مرا لعنت کند.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله) می فرماید: لا فِقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ، لا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ؛ هیچ تهیدستی سخت تر از نادانی و هیچ مالی سودمندتر از عقل نیست. (اصول کافی، ج 1، ص 30) و از امام علی (ع) نیز نقل شده که ایشان می فرماید: لا غِنَى كَالْعَقْلِ، و لا فَقْرَ كَالْجَهْلِ، و لا مِرَاثَ كَالْأَدَبِ و لا ظَهْرَ كَالْمُشَاوَرَةِ؛ هیچ ثروتی چون عقل و هیچ فقری چون جهل و هیچ میراثی چون ادب و هیچ پشتیبانی (چون مشورت نخواهد بود. (تحف العقول، ص 89)

بیش از پنجاه اثر جهل

در آیات قرآن برای جهالت بیش از پنجاه اثر بیان شده است که شامل اموری چون احساس امنیّت مشرکان در پناه بتها (انعام، آیه 81)، اختلاف در مسائل (نساء، آیه 157؛ کهف، آیه 22)، ارزش گذاری غلط (هود، آیات 27 و 29؛ نحل، آیه 95)، استکبار و توقعات بی جا (هود، آیات 27 و 29)، اشتباه و خطا (بقره، آیه 273)، گمراه سازی دیگران (نساء، آیه 44)، اعراض از حق (انبیاء، آیه 24)، اقدامات نسنجیده (حجرات، آیه 6)، انحرافات اخلاقی و جنسی (یوسف، آیه 33؛ نمل، آیه 55)، انحصارطلبی و نفی ارزش دیگران (بقره، آیه 113)، انکار معاد و حقایق هستی (نحل، آیه 38)، بت پرستی (اعراف، آیه 138 و 139)، بدعت در دین (انعام، آیات 140 تا 148)، بی ادبی و بداخلاقی (فرقان، آیه 63؛ قصص، آیه 55)، بی تقوایی (بقره، آیه 103)، بی صبری (کهف، آیات 68 و 71 تا 77 و 82)، پشیمانی (حجرات، آیه 6)، تعصب (بقره، آیه 113)، پذیرش خرافات (اعراف، آیه 131)، روآوری به سحر و جادو و مانند آن (بقره، آیه 102) شایعه سازی (نور، آیات 11 و 15)، دنیاطلبی (عنکبوت، آیه 64)، زیان (انعام، آیه 140) و مانند آن می شود.

امام علی (ع) می فرماید: کَمِ مِنْ عَزِيزٍ أَذْلَهُ جَهْلُهُ؛ چه بسیار عزیزی که، نادانی اش او را خوار ساخت. (غررالحکم و دررالکلم، ص 76) آن حضرت هم چنین در سخنی دیگر می فرماید: اَلصِّدْقُ عَزُّ وَالْجَهْلُ دَلٌّ؛ راستی عزّت است و نادانی ذلّت و خواری. (تحف العقول، ص 356) ب

امیرمومنان (ع) می فرماید: اَلْجَهْلُ مُمِيتُ الْحَيَاءِ وَ مُخْلِدُ الشَّقَاءِ؛ نادانی، مایه مرگ زندگان و دوام (بدبختی است). (غررالحکم، ص 75، ح 1164)

رسول خدا(ص) در این باره می فرماید: قَلْبٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِّنَ الْحِكْمَةِ كَيْتِ خَرِبٍ فَتَعَلَّمُوا وَعَلِّمُوا وَتَفَقَّهُوا وَلَا تَمُوتُوا جُهَالًا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَعْذِرُ عَلَى الْجَهْلِ؛ دلی که در آن حکمت نیست، مانند خانه ویران است، پس بیاموزید و تعلیم دهید، بفهمید و نادان نمیرید. برآستی که خداوند، بهانه‌ای برای نادانی نمی پذیرد. (نهج البلاغه، خطبه 91).....امیرمومنان علی(ع) می فرماید: أَلْعِلْمُ قَاتِلُ الْجَهْلِ؛ دانش، (نابود کننده نادانی است). (غررالحکم و دررالکلم، ص 73)

در اینجا به برخی از نشانه‌های جاهل اشاره می شود

1. نافرمانی خدا: انسان عاقل کسی است که جز اطاعت خدا نکند اما جاهل جز نافرمانی نبرد. رسول خدا(ص) در این باره می فرماید: إِنَّ الْجَاهِلَ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَإِنْ كَانَ جَمِيلَ الْمَنْظَرِ عَظِيمَ الْخَطَرِ؛ نادان کسی است که نافرمانی خدا کند، اگر چه زیبا چهره و دارای موقعیتی بزرگ باشد. (اعلام الدین فی صفات المؤمنین، ج 1، ص 56)
2. شوخی زیاد: یکی از نشانه‌های جهالت شوخی زیاد است؛ چرا که از چشم مردمان می افتد و مردم چنین فردی را جاهل می شمارند و با او رفتاری که در شان عاقل است نخواهند داشت. از این رو امیرمومنان(ع) به مردمان هشدار می دهد که از شوخی زیاد اجتناب کنند تا متهم به جهالت نشوند و عزت و کرامتشان از میان نرود. آن حضرت می فرماید: مَنْ كَثُرَ مِزَاحُهُ اسْتُجْهِلَ؛ هر کس زیاد شوخی کند، نادان شمرده می شود. (شرح آقا جمال خوانساری بر غررالحکم، ج 5، ص 183، ح 7883)
3. تکبر: از دیگر نشانه‌های جاهل تکبر است؛ زیرا عاقل و عالم مانند درخت پرباری است که هر چه بیشتر محصول و میوه می دهد سر به زیرتر و افتاده تر است. جاهل، فردی به دور از فروتنی و اهل تکبر و خودبزرگ بینی است و همین رفتارش خود گواه و شاهدهی روشن بر جهالت اوست. امام کاظم(ع) درباره این نشانه جاهل می فرماید: إِنَّ الزَّرْعَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ

فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضِعَ آلَةً الْعَقْلِ وَجَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ؛ زراعت در زمین هموار می روید، نه بر سنگ سخت و چنین است که حکمت، در دل های متواضع جای می گیرد نه در دل های متکبر. خداوند متعال، تواضع را وسیله عقل و تکبر را وسیله (جهل قرار داده است). (تحف العقول، ص 396)

4. افراط و تفریط: جاهل انسان معتدلی نیست و از همین رو در همه کارهای خود یا به افراط می رود یا تفریط می ورزد. این یکی دیگر از نشانه های جاهل است که امام علی (ع) به آن اشاره داشته و می فرماید: لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفْرِطًا؛ همیشه جاهل یا افراط گر و تجاوز کار و یا کندرو و (تفریط کننده است). (النهایه، ج 3، ص 435)

5. بهره نبردن از علم: از دیگر نشانه های جاهل این است که از علم و عقل خویش بهره نمی برد. بنابراین نمی توان گفت که هر کسی علم و عقل دارد، جاهل نیست؛ چرا که کسی که از عقل و علم خویش بهره نبرد، مصداق حقیقی جاهل است. امام علی (ع) می فرماید: رَبِّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ، وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَا يَنْفَعُهُ؛ چه بسیارند دانشمندانی که جهلشان آنها را کشته در حالی که علمشان با آنهاست، اما به (حالشان سودی نمی دهد). (ارشاد، ص 144)

ناشکیبایی: از دیگر نشانه های جهالت فقدان صبر و حلم و بردباری است. پس ممکن است که 6. شخص به ظاهر عاقل و عالم باشد، ولی برخوردار از حلم نباشد؛ زیرا حلم از آثار عقل و علم است و کسی که حلم نورزد از عقل و علم بهره ای نبرده است. از این رو پیامبر (ص) می فرماید: ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلَيْسَ مِنِّي وَلَا مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ وَ حُسْنُ خُلُقٍ يَعِيشُ بِهِ فِي النَّاسِ وَ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ سه چیز است که هر کس نداشته باشد نه از من است و نه از خدای عزوجل. عرض شد: ای رسول خدا! آنها کدامند؟ فرمودند:

بردباری که به وسیله آن جهالت نادان را دفع کند، اخلاق خوش که با آن در میان مردم زندگی کند و (پارسایی که او را از نافرمانی خدا باز دارد. (خصال، ص 145، ح 172

عجله بی موقع و سستی نابهنگام: انسان عاقل و عالم کسی است که وقت شناس باشد و هر کاری را 7. در زمان خودش انجام دهد. فرصت‌ها را غنیمت شمارد و بداند که چون ابرها به سرعت می‌آیند و می‌روند. پس نه پیش از وقت عمل می‌کند و نه هنگام فرصتی آن را به تاخیر می‌اندازد. امام علی(ع) در بیان نشانه‌های جاهل می‌فرماید: مِنَ الْخُرْقِ، الْمَعَاجِلَةُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ وَالْأَنَاءُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ؛ شتاب کردن در کاری پیش از بدست آوردن توانایی و سستی کردن بعد از به دست آوردن فرصت از نادانی است. ((جهاد النفس، ح 829

پند ناپذیری و نهی ناپذیری: از دیگر نشانه‌های جاهل می‌توان به این دو خصلت اشاره کرد. امام 8. علی(ع) در این باره می‌فرماید: الْجَاهِلُ لَا يَرْتَدِعُ، وَبِالْمَوَاعِظِ لَا يَنْتَفِعُ؛ نادان باز نمی‌ایستد (هیچ نهی و بازداشتی در او اثر نمی‌کند) و پند و اندرزها سودش نمی‌دهد. (غررالحکم، ح 1729 - منتخب (میزان الحکمه، ص 600

دشمنی با مردم: از نظر امیرمومنان این نشانه یکی از مهم ترین نشانه هاست؛ چرا که سرچشمه همه 9. نادانی‌ها در انسان است. آن حضرت می‌فرماید: رَأْسُ الْجَهْلِ مُعَادَاةُ النَّاسِ؛ سرآغاز نادانی، دشمنی با (مردم است. (غررالحکم، ح 5247